

سازند سبر کشان فسانہ * مطرب نہ و بزم پر ترانہ
* دیگر *

کس را قدم سلوک من نیست * این کار دل است کار تن نیست
رو بہ منشان بمن چه دارند * پیسانی شیر را چه خارند
من سیر نظر ز خوان قدسم * نعمت خورِ دردمانِ قدسم
این سگ منشان کو بکو را * مردار خوران بے گلو را
با گرگس روزگار ماندم * در مزبلہ جیفہ خوار ماندم
با عیسی جان صبح کردم * در بوزہ عبرِ نوح کردم
چون از نفس من این سخن زاد * خضر آمد و عمر خورد بمن داد
گر در برخم فراز کردند * عمر سختم دراز کردند

گیتی خداوند را بسیج شکار بود - آن آمادہ واپسین سفر چنان آرزو کرد کہ نگارندہ اقبالنامہ
دستوری چہار روز گرفتہ نزد او باشد - چون عرضہ داشت ازان سگالش باز ماندند - چہارم روز
رو از جہانیاں درکسید - و نہفتہ دائی او بروی روز افتاد - و پیش ازین بچہار ماہ درسر آغاز
رجوری این رباعی بر سخته بود *

* رباعی *
دیدم کہ فلک چہ زہرہ نیرنگی کرد * مرغِ دلم از قفس شب آہنگی کرد
آن سینہ کہ عالیہ درو می گنجید * تا نیم دمے بر آرم تنگی کرد
و در بیماری چند بار این بیت بر زبان رفت *

* بیت *
گر ہمہ عالم بہم آیند تنگ * بہ نشرد پای یکے مور لنگ
از دیر باز تنہائی دولت داشتے - و راہِ خموشی سپردے - با شاہنشاہی کوشش خمسہ
انجام نگرفت - خود ازان آگہی میدہد *

* نظم *
بس قافلہ رفت کز درائے * نشید فلک چنین صدائے
بر بستہ بہای مرغِ خامہ * دارم بخیالِ پنچنامہ
بگرفتہ ہواۓ آسمانی * ماندہ بمیان ز بس گرانی
دانم کہ کم است چرخ فرسای * پروازِ کبوترانِ بر پای
گر پای نہ پیچدش بدامے * آمید رساندش پیامے
زین ہفت رباطِ چار منزل * بندم بجمارے پنج محمل

قافله شد بپراغِ دلیل • قافله یافت بوجدان سبیل
 رنگ نه بر کرده^(۲) روزِ بهی • هر دو درین راه بدستِ تھی
 قافله را رفت بمشرق نشان • تو سو مغرب شده محمل کشان
 شرق بجز باد چه سنجید بکیل • فرق بجز خاک چه بیزد زمیل
 شرق تو مستسقی و معنی شراب • موجّه سیما ب و فروغِ سراب
 بحر سخن تشنه تجمید^(۳) از • ریگ روان سبخته توحید^(۴) او
 دست و گردبان بخردم چون کنم • سر ز گردبان که بیرون کنم
 چاک زدم پرده سامان خویش • بویکه زدم دست بدامان خویش
 * ثنای کیتی خدیو *

من که چومی جوشِ ستر میزنم • موجّه بجزین نظر میزنم
 موج سخن جوهر تیغ من است • بردلِ دریا گهرم روشن است
 باد من پخته تر از روزگار • ساغر من شسته تر از نو بهار
 صیغه صبحم ز نشاطِ دماغ • شعله فکن بر سرِ مرغانِ داغ
 اینکه ندرم^(۵) بسخن راه یافت • بال و پر از مدح شهزاده یافت
 جوهرِ گل گوهرِ دیبم او • درِ فلک سر خطِ اقلیم او
 ساغر او هست دانا پسند • باد او پرتو عقل بلند
 نشاء او جوهرِ بینش زدای • نکته او جرعه دانش نژای
 سر آبی دل ربانیش • خطبه شاهی خطِ پیشانیش
 دست ده لخته بے ساحل • نرخ نه گوهرِ دریا دلال
 نامه که مانند شهبان بر سرش • آمده طغرای هوا لکبرش
 نقد خرد گوهرِ تمکین او • نظم جهان نسخه آئین او
 خسرو خندان دل فرخنده چهر • خنده او عقده گشای سپهر
 خلق سبکدل ز گرانباریش • فتنه گران خواب ز بیداریش
 شیر دل و شیرکش و شیرگیر • دادگر و زود رس و دیرگیر
 شاهد او دانش^(۶) معنی نگار • ساقی او هست دریا نثار

(۲) در [چندانسخه] نه بزرگده (۳) نسخه [ز] تو (۴) نسخه [ز] نو (۵) نسخه [۱] نه دردم

(۶) نسخه [ز] معنی دانش نگار •

از نَفِ این باده که آمد بچوش * آبله زد بر لب دریا خروش
 فخر^(۲۱) معالی بفلک کوسیم * فرق معانی بزمین برسیم
 من خم و دریا دل و گرداب چوش * باده من لنگر طوفان هوش
 بر در همت به نهی مایگان * گنج ببخشم ز سخن شایگان
 * بهار آفرینش *

پیش که هنگام عالم نبرد * غلغل باریخته آدم نبود
 چهره وحدت خط کثرت نداشت * طره معنی خم صورت نداشت
 داشت بیک دانه جهان فراخ * نه چمن و هفت گل و چار شاخ
 بسکه سرعاشقی خویش داشت * هزده هزار آئینه در پیش داشت
 پرده نشینان شایستان غیب * باز کشیدند برون سر ز جیب
 * خلوت در انجمن *

صبح که نقد دو جهان ریختند * خلوت از انجمن انگیختند
 خلوت از انجمن آفتاب * شاهد او صبح سفید نقاب
 خلوت انداخته نطح فراغ * سوخته یک شمع و هزاران چراغ
 شاعر خلوت گل کثرت بدست * آمده و هر رخ امکار نشست
 صبح ازل شمع^(۲۲) روی او * شام ابد سابه^(۲۳) گیسوی او
 پرده ز رخسار بر انداخته * آئینه را برقع رو ساخته
 زلف تقید بسیر دوش او * خالی تعیین به بناگوش او
 یک لوش و جلوه کران تا کران * یک نگه و غمزه جهان در جهان
 هم مژه اندر مژه هنگامه خیز * هم نگه اندر نگه انسانه ریز
 چارچمن ساخته از رنگ و بو * هفت قدح کرد پر از نه سبو
 غمزه نظر گاه صنم درستان * بتکده در بتکده هندوستان
 لای برو شاهد برقع شائب * کف بکف آئینه مینا غلاب
 چشم و صد میکرده مستی درو * ناز و صد بتکده هستی درو
 مرحله در مرحله نظاره زار * قانله در قانله آئینه بار
 برقی رخس آئینه بگداخته * آئینه در آئینه پرداخته

شبنمِ گلبرگِ تو و کفِ سراب^(۲) * تو شده نیلوفرِ این آفتاب
 آئینه بگذار درین زنگبار * از نفسِ خویش مشو سنگسار^(۳)
 کفّه میارای که سنگیت نیست * جامه میپزای که رنگیت نیست
 خانه میندای بگردِ وجود * بر ورقِ آب کش این نقشِ بود
 گوچه دمِ سحر بیانِ من است * حیرتِ من بندِ زبانِ من است
 * در مقصود بکف آمدنِ باوجود کشاکنش دنیا *^(۴)

شکر که جَمَازَه بمنزل رسید * زرقِ اندیشه بساحل رسید
 گامِ نخست از قدمِ جست و جوست * منزلِ اول ز ره آرزوست
 گرم روان چون نشوم آه زن * ره همه یک گام و دو صد راهزن
 ره نه بانداره پای من است * گر روم از دست سزای من است
 خضر درین بادیه کم کرد راه * نوح فرورفت درین موجگاه
 نیست مرا چون بره دل قدم * رفته ام این راه بیای قلم
 ره چه کنم با قلمِ رهگرای * بادیه آتش و چوبینه پای
 نادره طفلی ببقا نامزد * عمر طیبیعیش ز ازل تا ابد
 جوشِ صنمخانه بالا است این * غلغلِ ناقوسِ مسیحا ست این
 بر درِ این کعبه روحانیان * بر نهد اکلیلِ چو نصرانیان
 کاخِ نخست از رصدِ کبریا * ریخته از بیخته کیمیا
 کرده بیک دست سطرلابِ دل * دستِ دگر عقده پروین گسل
 از پی هنگامه کشیدم ز جیب * لعبتی از پرده نشینانِ غیب
 غمزه زنان چون شود ابرو نما * گوهرِ انصاف برد رونما
 از رخِ این شاهدِ شیدائیان * تا چه به بیغند ناماشائیان
 بستنم این کلکِ حقیقتِ سرای * حرفِ جگر ریش و زبانِ سینه خای
 فیضی ازین فیضِ دلت تازه باد * مغز ز جوشِ تو پر آوازه باد
 * سلیمان بلقیس *

الهی پرده تقدیس بگشای * سلیمانِ مرا بلقیس بنمای

(۲) سخته [ل] شراب (۳) سخته [ب] سنگبار (۴) در سخته [ب] این عنوان نیست. و سخته [ل]

چندین [(۷)] (۸) [(۹)] [(۱۰)] [(۱۱)] [(۱۲)] [(۱۳)] [(۱۴)] [(۱۵)] [(۱۶)] [(۱۷)] [(۱۸)] [(۱۹)] [(۲۰)] [(۲۱)] [(۲۲)] [(۲۳)] [(۲۴)] [(۲۵)] [(۲۶)] [(۲۷)] [(۲۸)] [(۲۹)] [(۳۰)] [(۳۱)] [(۳۲)] [(۳۳)] [(۳۴)] [(۳۵)] [(۳۶)] [(۳۷)] [(۳۸)] [(۳۹)] [(۴۰)] [(۴۱)] [(۴۲)] [(۴۳)] [(۴۴)] [(۴۵)] [(۴۶)] [(۴۷)] [(۴۸)] [(۴۹)] [(۵۰)] [(۵۱)] [(۵۲)] [(۵۳)] [(۵۴)] [(۵۵)] [(۵۶)] [(۵۷)] [(۵۸)] [(۵۹)] [(۶۰)] [(۶۱)] [(۶۲)] [(۶۳)] [(۶۴)] [(۶۵)] [(۶۶)] [(۶۷)] [(۶۸)] [(۶۹)] [(۷۰)] [(۷۱)] [(۷۲)] [(۷۳)] [(۷۴)] [(۷۵)] [(۷۶)] [(۷۷)] [(۷۸)] [(۷۹)] [(۸۰)] [(۸۱)] [(۸۲)] [(۸۳)] [(۸۴)] [(۸۵)] [(۸۶)] [(۸۷)] [(۸۸)] [(۸۹)] [(۹۰)] [(۹۱)] [(۹۲)] [(۹۳)] [(۹۴)] [(۹۵)] [(۹۶)] [(۹۷)] [(۹۸)] [(۹۹)] [(۱۰۰)]

چندین [(۷)] (۸) [(۹)] [(۱۰)] [(۱۱)] [(۱۲)] [(۱۳)] [(۱۴)] [(۱۵)] [(۱۶)] [(۱۷)] [(۱۸)] [(۱۹)] [(۲۰)] [(۲۱)] [(۲۲)] [(۲۳)] [(۲۴)] [(۲۵)] [(۲۶)] [(۲۷)] [(۲۸)] [(۲۹)] [(۳۰)] [(۳۱)] [(۳۲)] [(۳۳)] [(۳۴)] [(۳۵)] [(۳۶)] [(۳۷)] [(۳۸)] [(۳۹)] [(۴۰)] [(۴۱)] [(۴۲)] [(۴۳)] [(۴۴)] [(۴۵)] [(۴۶)] [(۴۷)] [(۴۸)] [(۴۹)] [(۵۰)] [(۵۱)] [(۵۲)] [(۵۳)] [(۵۴)] [(۵۵)] [(۵۶)] [(۵۷)] [(۵۸)] [(۵۹)] [(۶۰)] [(۶۱)] [(۶۲)] [(۶۳)] [(۶۴)] [(۶۵)] [(۶۶)] [(۶۷)] [(۶۸)] [(۶۹)] [(۷۰)] [(۷۱)] [(۷۲)] [(۷۳)] [(۷۴)] [(۷۵)] [(۷۶)] [(۷۷)] [(۷۸)] [(۷۹)] [(۸۰)] [(۸۱)] [(۸۲)] [(۸۳)] [(۸۴)] [(۸۵)] [(۸۶)] [(۸۷)] [(۸۸)] [(۸۹)] [(۹۰)] [(۹۱)] [(۹۲)] [(۹۳)] [(۹۴)] [(۹۵)] [(۹۶)] [(۹۷)] [(۹۸)] [(۹۹)] [(۱۰۰)]

بیا فیضی که داد دل ستانیم * سلیمان را بتختِ خرد نشانیم

* محمّدات جهان آفرین ^(۲) *

بنام آنکه دل را نقد جان داد * سخن را زندگی جاودان داد
 بجان ما ازو مَدّت پذیریم * که گر صد ره اجل آید نمیرویم
 زمین را آن کرامت داد جودش * که افتد نه سپهر اندر سجودش
 رصد بند سپهر آفرینش * صفای سازِ اسطلابِ بینش
 حلاوت بیز معجون معانی * ملاحظت ریز ذوقِ نکته دانی
 ورق سوز کتابِ کجِ حرفان * رقم شوی خیالِ فیلسوفان
 بهار انگیزِ باغِ زندگانی * طراوتِ بخشِ ریحانِ جوانی
 فسون آموزِ چشمِ عسوه ساران * جنون آمیزِ مغزِ عشقباران
 جواهر سایی کحلِ چشمِ خونی * نمک افشانِ ناسورِ درونی
 دعا گردانِ دشنام از زبانها * هلاهل را طبرزد سازِ جانها
 زلالِ چشمه سازِ چشمِ پاکان * نشاطِ سینّه اندرهناکان
 در آتش افکنِ درّاعه شید * در آب اندازِ آب و دانه مید
 بدرقش موبمو پشهینه پوشان * بشوقش سو بسو اطلس بدوشان
 سخن سنج از ترازوی دلِ ما * سخن زو حرزِ بازوی دلِ ما
 جهان نم قطره نیسانِ جودش * عدم گنجینه نقدِ جودش
 دران نطع که گسترده جلالش * ازل گنجید در صفِ نعالش
 قضا در کارگاهش پیشکار * قدر از قدرتش صنعت نگار
 زعالم نسخه برداشت مجمل * بنامِ آدمیِ گردشِ مسجّل
 زمد نقشِ عجب کز آب و گل ساخت * مزاجِ آدمیت معتدل ساخت
 زبان در کوی قدش بینوائ * سخن با شهرِ علمش روستائ
 خموشی هیچ و قیل و قال هیچست * که کشف اینجا چو استدلال هیچست
 ازو مشائیان را در قدم خار * و زو اشراقیان را سر بدیوار
 کجا آید ز من اندیشه ذات * من و اندیشه اش هیهات هیهات
 نوجرات بین که همت میزند جوش * بگرد قطره دریا را در آغوش

کج دار و مزینز ساقی دیر * می بین و مکن حواله بر غیر
 نظم چه کند بسر تحقیق * دریا شده میهمان ابرق
 ای از تو دلیل در قدم خار * وی از تو حدیث سر بدیوار
 آن نور کزو دو دیده باز است * مزگان گسل و نظر گذار است
 بر لوح وجود چون قلم زد * هر نقش بجای خود رقم زد
 اندازد کار گاه تدبیر * بگرفت بگونهای تقدیر
 هر گل که طراز این ادیم است * چون نقش قرینه^(۳) در گلیم است
 هر تار که بند این حریر است * چون رشته پروذ ناگزیر است
 خاموش که راز بس شگرف است * این نکته برون ز صوت و حرف است
 حرفش ز خیال ژرف بیرون * حرف از وی وی ز حرف بیرون
 آنکس که بجست از کتابش * پیچیده ورق ورق حجابش
 ای ساده ز خط مباح غافل * کین مرچه خورد جوهر دل
 در پرده چنین که میزند چنگ * یک زخمه و صد هزار آهنگ^(۳)
 هر ذره که از وجود گل کرد * آئینه رونمای گل کرد
 بشکاف دزون آگهان را * پیچیده درو جهان جهان را
 در هر برین مو که می نهی گوش * فواره فیض اوست در جوش
 انگیخت ز عشق آتشین خوی * آتشکده^(۴) بهر بن سوی
 مد دیده و دل بیکدگر بست * گلدسته حسن و عشق بر بست^(۴)
 بیهوده چه میزنم نوائی * این راه نمیرود بجائی
 زین رشته شدم گسسته امید * خاک چه کند سپاس خورشید
 فیاضی ازین خروش بگذر * گر بخته دلی ز جوش بگذر
 * مناجات *^(۵)

ای دیده فرورز شب نشینان * اندیشه زدهای پیش بیفتان
 هر ذره ز جرعه تو گل خیز * هر قطره ز باده تو لبریز
 عقلم بره تو نعل او اکلیل * کهنهت بخیال سنگ و قندیل

(۲) نسخه [۱] فریب (۳) در [چند نسخه] فرسنگ (۴) نسخه [آب] دیده دل (۵) نسخه

[ز] مناجات در پیشگاه مبدأ فیاض که ذرات الوان جهان محو خورشید جمال و جاهل او بند *

دانا دل و دردمند پرور * دادار پرست و داد گستر
 چون نکست گل بَعَطَر بیزی * چون باد صبا بصبح خیزی
 یکدل ز بی جهان پناهی * درویشی او بیادشاهی
 بر تخت بفقیر بوده خرسند * اطلس بکلیم داده پیوند
 عقلش بصبح می پرستی * از طبع شراب برده مستی
 از خواب نه دیده اش گرانبار * نَے دیده که مویموی بیدار
 ور کرده بناز نیم خوابی * یا ساخته با دم شرابی
 بیداری عالم است خوابش * هشیاری مجلس از شرابش
 او مست می و زمانه هشیار * او خفته و نه سپهر بیدار
 بزمرست جهان بعشرت خاص * عهدش بترانه چرخ رقص
 فیاضی ازین حدیث خاموش * درگاه ادب به بین و مخروش
 نکتو و مدح شه چه حرف است * ساحل بگزین که بحر ژرف است
 * تمهید سخن *^(۲)

رخشنده شیره چو آیه شب خیز * پیمانۀ مه ز نور لبریز
 از جوش طرب زمانه سیراب * پالغز نظر زمین ز مهتاب
 می بیخت هوا طرب بر آفاق * می جست صبا چو نبض عشاق
 من بر در صبحدم نشسته * مژگان بخط شعاع بسته
 دانش بسرم چو در بگرداب * معنی بدلم چو می بمهتاب
 دل ارج نورد و من ز دنبال * کامد ز فلک سروش اقبال
 یعنی که نقیب بارگاہی * آورد نوید پادشاهی
 گلبانگ نشاط زد که بشتاب * وقت است حضورت در یاب
 بر خیز که یاد کرد بخت * شه خوانده بسجده گاه تخت
 برخاستم از زمین فلک ناز * برخاسته مو بمو بیروز
 پای از مژه چون بره گشادم * بر هر مژه منته نهادم
 چشمی که برهگذار کردم * چشم دگرشن نثار کردم

(۲) نسخه [ب] تعریف سخن - و نسخه [ز] تقریب ترتیب این اُسانۀ افسون پرورد که با دل شب

ممدوش و معانی آن با نسیم صبح هم آغوش است *

از خامه تنورِ دل بکارم • طوفانِ طوفان سخن ترارم
 خیزد چو دلم بدرنشانی * دریا طلبم بمیهمانی
 بندم کمره بیاباتی * دلها^(۲) شگفانم از معانی
 خود سافِ خود شرم درین دیر * منت نکشم ز شیشه غیر
 از آب برآرم^(۳) این جگر را * آتش زخم این دماغ تر را
 صد غوطه بخورم دهم قلم را * تا تازگیته بود رقم را
 در سینه متاع بار دارم * صد قافله در دیار دارم
 این نامه که بود نطح این فرش * من می برمش بکنگر عرش
 این لعل که داشت پای درگل * بر^(۴) می نهمش بکرسی دل
 این نامه که سرگذشت عشق است * ضحرای جنون و دشت عشق است
 این دردی دلست و بانگ نی نیست * خون جگر است و شیر و می نیست
 سرچرخش قویته دل است این * خون دو تدریو بسمل است این
 این نامه که بانگ رود عشق است * یک زمزمه از سرود عشق است
 این پرده نو که کرده ام ساز * انجام ز بخت وز من آغاز
 آلوده خون دل نوائی ست * از عشق شکفته ماجرائی ست
 هم دشنه زند رفوگران را * هم رشته دهد جگرداران را
 سرگند بباده کاندزین چرخ * یک جرعه کس نکرده ام نوش
 یک ساقی و یک شراب و یک دیر * من چون بکنم می از کف غیر
 جامی که زدند این خموشان * من نیز ازان میم خورشان
 بچند قرابه نوش کردم * جوشی زخم و خموش کردم
 بحره شوم و بگوهرین تاب * موحی زخم و روم بگرداب
 فیاضی ازین خروشن بگذر * جوشی بزخم و خموش بگذر
 در بزم مزین بلند داستان * آهسته که خفته اند مستان
 * نواختن کوس تفاخر پیام تعلی و اعتلای خویش *
 امروز نه شاعرم حکیم * دانده حادثه و قدیم

(۲) اگر گله باشد نیز درست آید (۳) نسخه [۱] طرازم (۴) نسخه [ل] من می نهمش (۵) نسخه [ل] دریای جنون

دارم بشیال دلفریبان • راه بدل خود از گریبان
 آن گرم روم که گاه و بیگاه • صد قانله جان برم ازین راه
 در راه ز زانوم رباطه ست • کانچیا ز بی دلم بساطه ست
 زانو مبرش گمان که طراست • سنگش شمه ذره ذره نورا است
 بنگر که چسان بصد تک و تاز • بر تار معانیم رسن باز
 حیران خوردم درین تکاپوی • بر موی سراز و میزوم گوی
 دل را شگفانده ام بصد آه • اینک گلِ خلوتِ سسترا گاه
 در بزم نشاط اوست ساتی • این ساتی و این نشاط باقی
 • داستان^(۲) عشق •

ای خامه سرت ز عشق بر کن • از شعله و بنبه نکتہ سر کن
 دارم ز نی قلم من مست • آنشکده کلاه عشق در دست
 تا جوش زخم ز مشربِ خویش • صد غوطه بخون دهم لبِ خویش
 آنشکده کنم دعل را • در آتشِ دل کشم زبان را
 از دیده خشک غم بیدارم • اخگر درم شر بکارم
 بیین کشم از دماغ خون را • روشن زخم آتشِ درون را
 در شعله مکیدم^(۳) نظر کن • زین ذوق بهاشتان خبر کن
 ای نقل هزار جان بلب باش • در حضرت عشق با ادب باش
 شاعسته ے نبرد عشق است • سلطانِ خرامه کرد عشق است
 در رنگِ یوان دنیغه او • در دستِ نهی خزیغه او
 صد معرکه آرزو سیامش • عمد ناله نقیب بارکامش
 بر دیده بدیده شاعر امش • وز سینه بسینه جاره گامش
 برق انکن نوبی خاندانها • بر او بر شیخ دردمانها
 از خون خرد نگار بدوند • وز سلسله جبین حلی بند
 گاه از گلِ گریه لاله انگیز • گاه از لب خنده ازخون ریز
 گسره کن کاروان اسید • آتش زین نو بهار چارید

(۲) سعه [۱] ابا از مشق - و سعه [ب] تمهید مشق (۳) سعه [ب] پر کن (۴) سعه
 [۱] نکندیم (۵) سعه [ز] جگر •

بر کوه راه است رخت بر بند • مهمل بیمازه سخت بر بند
 هم پای بیست و جو ضمان کن • هم گوش در آی کاروان کن
 چون صبح میان درین سفر بند • صد باد صبا بیای بر بند
 راغست بدشت آتشین شین • در شعله مرد بیای چوین
 این باغ که آه سنبل اوست • حسرت گل و ناله بلبل اوست
 هر گل که بباغ روزگار است • چون شعله بباد استوار است
 تو ناغذ باد و سر بر باد • آبت بچراغ و راه بر باد
 در خود منشین چو پای در گل • زین پیش میند بار بر دل
 عشق را کی دل و جگر کن • چون مرغ ز بلبل خورد سپهر کن
 دارند مستقر این راه • در لقمه ز شیشه ریزه نان خواه
 * خانمه *

هر نغمه که بسنه ام درین نار • ناطوس نهخته ام بزوار
 هر نغمه به شعله ایست سدرش • هر نقطه باخکرت هم آغوش
 بس رنگ بنوبهار ستم • کین غنچه بختین نثار ستم
 کستم بی خیال نغمه بدوند • از مغز مهایی استخوان بند
 پیچیده بغه فاک سخن بین • جان نو و قالب کهن بین
 بانگ قلم درین شب ناز • بس ازین خفته کرد بیدار
 هم کرده جنین مست اختیار • هم ساخته عشق خفته بیدار
 گل خنده آتشین بهارت ست • آهستن گل شرازه زار ست
 این گل نه بپوستان نثار است • از من بیدار یادگار است
 یک ماعنه از سحاب عشق است • یک شمع ز آفتاب عشق است
 آنم که بسحر کزین زلف • از شعله تراش کرده ام حرف
 هر صبح بذبذبه بادشاهی • من بدم و باد صبحگاهی
 در راه صبح سو زخم باز • گلکم رشکاف بز تو انداز
 دست ستم ز دل حای بند • پای قلم از جگر حنا بند
 گل کرد ز من بهار معنی • بستم بسخت نثار معنی

این کار منست کار کس نیست * اندازه اختیار کس نیست
 سبابة کلمه از خط ژرف * شد نبض شناس معنی و حرف
 امروز ز دودمان ایام * زد نوبت من سپهر بر بام
 سلطان سخن که شد اصنام * اورنگ نهاد بر زمانم
 هم با امرا نظیر گشتم * هم بر شعرا امیر گشتم
 شمشیر زنان ملک معنی * نازک فکنان رزم دعوی
 چون بر سپهر نظر فکندند * در معرکه ام سپهر فکندند
 کلمه ز سر بلند نامی * طغوا کشی قادر الکلامی
 فخر الکما خط جبینم * ختم الشعرا گل نگینم
 این خامه که کرد نامه ام طی * در ناخن کج رقم زند نی
 مضمون صحیفه ابد بین * در عشق نهفته صد خرد بین
 آنکو بسخن فتاد کارش * انصاف دهاد روزگارش
 رسم ست ز عقل قاصران را * صد طنز زند معاصران را
 آنانکه بنطع خاک خفتند * دانی ز زمانیان چه گفتند
 ریزند دخان اگر برین نور * من دارم شان بدیده معذور
 رآن نیز رسد که من نباشم * دستان زن این چمن نباشم
 آنانکه بگل زدند خارم * انسوس دمند بر مزارم
 ای دولت تازه روزگار * کانگینتمه چنین بهار
 در مجلس شاه می نشستم * گلدسته صد سخن بدستم
 او شب همه شب چو عقل بیدار * من روی برو چو مغز هشیار
 می بود درین دقیقه ریزی * دریای دلم ب موج خیزی
 من خاک ره گهر شناسان * کامروز برغم ناسپاسان
 این گنج گهر چو بر گشادند * انصاف گزین نظر گشادند
 این دم که ز عشق یادگار است * از جوش درونه ام بخار است
 هم داروی بیپشم مستان * هم هوش ده خرد پرستان
 یاقوت ب مغز جان پاکان * الماس بپشم خوابناکان
 بر نازک آرزو گل سور * پیشانی عشق را خط نور

شیخ ابوالفیض فیضی باندوز گزاری رفت لکن از آن سرادمگی برآمد - و چون شاعنشاهی یارش
 یگشودن دکن شد بندسرائی نازگی پذیرفت - فرستادگان او را به پیشکش حضور طلبداشتند
 و بسوگند و بیمان نقش بیمه‌ای او برزدند - (چون شاهزاده سلطان مراد از کبیرات دکن سو
 خیمه برزد - و شایخ میرزا و خانجستان و شهیدارخان و دیگر امرای^(۱) مائوه روانه شدند)
 از سعادت سرشتی پیش بینی بنکاربرد - و خدمت گزاری فرایس گرفت - بیست و هشت
 سی کوشی برشاہور شایخ میرزا و دیگر لرینای دولت را دید - امرا گرم خونبها نمودند
 و بشرفان واه برآباد ملک او ندریار نوزدند - درین روز^(۲) ابونکر اساس یافت - چون راجه
 مانسکده به بدنگه در شد از دور بینی حکم نشین چنانی براندیشید - که آسب کشتی بدو
 کفر رسد - پس از فراوان پژوهش نزد اک سجدل کرده چنان بدست افتاد - شاننا شیرخان
 نیز امرا خوش کرده بود - بشرخ ساجه بآباد نهاد - و در کاهن زمانه کزین شهر
 آباد کرد - و بدل نام فرخنی برآورد - دره^(۳) بهسات و تربت دین بدست افتاد
 بیست و هشت^(۴) از راجه مانسکده این تازه شهر اشتر بدلی سو بود - غنیم در خون
 قید بدیده از درین نوم بفر سر گذشت - و همگی این روی آب بر گذاشت - راجه
 از نوزدین یارش در شهر^(۵) عروج بدگا ساخت - و در اینجا فامک اساس نهاد - و سلیم نکر
 نامور گردید - و بندرس واه فامک کابریه کشایش بدست - برمیگذارد او بتطلب الملک دکنی
 فریادگری کند - درین سکه ما بوخه از مردان بدل سو شد - و در کاهن فرخه سزا مانش نمود
 و بند^(۶) او سر گرفت *

و اسواج سرا بامان اوس ناز - بند آویدی و جاساوارپ از دیوین فرودستان را
 بیارفت - و زرافندهار برد - سوان^(۱) می شاه ریک خاں بین امرو اقبال روانه شد
 شریف آویش جودا زان سیدی بر آویخت - و سترک سکرینا درقم شکست - بسیاری
 بمو بسای دوستند - و بوخه زرا آواری سرزد - و جوق نظرمان بدیدی سعادت اذوختند
 سبوم^(۲) دس راجه سوبج سکه را بواس فرمودند - و برمیگردن کجیرت (که لکن از سها حنی
 شده بد) فرستادند - شان^(۳) نامی کز ابراق خانه مدظر بدگشت - چنانکه را بدد فرمودند
 شاننا از احاص خان است - این حواله سرا از بندگای بدت^(۴) شیدایی بود - از نوزدین سرائی
 بیله امرات بدست - زیش ازین همغه سل زخت سانی بدست - بسیاری سانه اوصان

(۱) در (چند سکه) امرا (۱) سکه (۲) سکه (۳) سکه (۴) سکه (۵) سکه (۶) سکه

سکه (۷) سکه (۸) سکه (۹) سکه (۱۰) سکه (۱۱) سکه (۱۲) سکه (۱۳) سکه (۱۴) سکه (۱۵) سکه

تست در مورد آریستوتل و غیره در حقیقت از احصای آنرا در این کتاب است
 و این کتاب در حقیقت از احصای آنرا در این کتاب است
 و این کتاب در حقیقت از احصای آنرا در این کتاب است

در احصای آریستوتل و غیره

• در احصای آریستوتل و غیره

لیست - در این کتاب در حقیقت از احصای آنرا در این کتاب است
 و این کتاب در حقیقت از احصای آنرا در این کتاب است
 و این کتاب در حقیقت از احصای آنرا در این کتاب است

* در احصای آریستوتل و غیره

در احصای آریستوتل و غیره در حقیقت از احصای آنرا در این کتاب است
 و این کتاب در حقیقت از احصای آنرا در این کتاب است
 و این کتاب در حقیقت از احصای آنرا در این کتاب است

بیست و دوم خرداد از آنجا روانه شد - خانخانان پس از فراهم شدن سپاه در بهائیه^(۲) که اقطاع او بود لخته بسر برد - نهم امرداد باجین رونهاد - شاهزاده ازین آگهی برآشفته خشم آلود پیام برگذار - او عرضه داشت مرزبان خاندیس یگانگی داستان برمی سراید همانا بفیروزی سپاه خواهد پیوست - دل از او پرداخته میرسد - سزاران آنکه چنده در گجرات بنخچیر نشاط پردازند - شاهزاده از بسیج آگهی لخته بخشم درشد - ودستان سرائی غرض پرستان افروزینه گردید - بهمان لشکر گجرات باحمد نگر روی آورد - درین هنگام (که اولیای دولت و راجه علی خان بسوی آن نونهال اقبال ره می سپردند) آگهی رسید وبه تنگنای غم افتادند - خانخانان لشکر و فیلخانه را بمیرزا شاهرخ و دیگر امرا سپرده خود با راجه علی خان تیزروی فرابیش گرفت - نوزدهم آذر نزد قلعه^(۳) چاند در سی کرهع احمد نگر بشاهزاده پیوست - از کم آزمونی و تبه آموزی کورنش نداد - و دراز راه^(۴) بسر برد و پس از فراوان گفت و گو بار داد - چون لشکر از پی رسید نوازشگری رفت - خانخانان با بمباره کمکی باآزدگی درشد - و دست از کار باز کشید - و صادق خان از دیرین کینه بشهباز خان درآویخت - او از بیم زدگی کمتر بدربار رفت - هفتم دی نیم کرهع شهر منزل شد و فراوان سپاه و رعیت دلاسا نامه برد - آنروز خانخانان و شهباز خان بشهر رفتند و از ناپروائی اینان ریزه سپاهی دست یغما برگشود - و بسخت کوشش بازداشتند - لیکن شهرنشین از دید پیمان شکنی دل بر گرفت - هشتم فیروزی سپاه قلعه را گرد بر گرفت و چاند بی بی همشیره برهان به یتاقداری برنشست - چون احمد را بسری برگرفتند اخلاص خان بدست آویز موتی باحمد نگر آمد - و شکست یافته پتن رویه شنانت - چون فیروزی سپاه بیکبار در رسید^(۵) ملچو احمد را گرفته با برخه خزینه و فیل خانه به بیجاپور رونهاد نزدیک بود که دستگیر گردد - از کونه بسیجی سران سپاه بیرون رفت - و قلعه گشائی که ازان روز درنگذشته بدرنگ افتاد - چاند بی بی (که بیم گرفتاری داشت) ازین آگهی آویزه در سر گرفت نهم شاه علی و ابهنگ خان با فراوان مردم بر مرزچال خانخانان شبخون آوردند - سترگ آویزش چهره ران مردی بر افروخت - و بسیاری غنیم را خون بتاک آمیخت - و ناکام بقاعه رونهاد اگر لخته تکامشی رفت گرفتار شده - یا تیزدستان بدو آمیخته بقلعه در آمده - از سپاه دورونی و راه بستگی و کم آذوقی کار بسختی کشید - هرچند فروهیدگان خیرسگال

(۲) نسخه [ب] پهلوه - و نسخه [ل] بهایه (۳) نسخه [ل] چاند روز سی کرهع (۴) نسخه

[ز] دراز رانی (۵) در [بعثه نسخه] منجزه .

و والا بزوم آراسته گشت - تدسی بیکر را بهشت چیز بر سختند - و خواهسگران را کام دل برآمد *

آغاز سال چهل و یکم الهی از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهی

یعنی سال امرداد از دور چهارم

روز چهارشنبه بیستم رجب سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار پس از نه ساعت و بیست و دو دقیقه آفتاب گیهان فرور پرتو خاص بحمل انداخت - و جهان را به روزی فرغ در گرفت و پنجم سال از چهارم دور سر آغاز شد - و روزگار را فرخی نوید رسانید - تا شرف هر روز بگزین روشه بزم والا آرایش یافت - و کامروائی را هنگامه گرم تر شد * منظومه *

دگر باره در جنبش آمد نشاط * بر آمده شد خسروائی بساط

در و لعل چندان فرو ریختند * که دریا و کان باهم آمیختند

زین خان کوه و صادق خان بیایه پنج هزاره سر بر افراختند - و شاه قلی خان محرم بچهار هزاره و بسا خدمتگذار پاداش نیک پرستاری برگرفت - بیست و ششم نابینائی بدرگاه والا رسید و که و مه را بشکفت انداخت - از فراوان ورزش بدو دست و بغل سخن سرائیده و هرگونه گفتار بے کم و کاست برگذارده - چند سده لوح نیرنج برشمرند - و برخه جن یازدی - بیست و هشتم گیهان خدیو بباغ خرامش فرمود - و بقازه رویان بستناسرای دل آمیز و رام بازی انجمن نشاط بر ساخت *

افزون پایه دولت شاهنشاهی

از انجا (که انسر خدیو برآمد هر کار از درپوزه گرمی ایزدی درگاه داند) نفس نفس پایه جاوید دولت بر افرازد - و ناسپاسان فتنه اندوز به تیره روز ناکامی بر نشینند - و تبه بسپان هوزه لای بگو شومساری فرو شرد - چنانچه درین هنگام با آشوب ناهنجاری و شورش در رنگی دل گرفتگی سپاه دکن و چیره دستی غنیم آباد ملک برار گشایش یافت - و تبه سکالان بدنهاد را زبان یافه در فرو بسته آمد - چون آشتی داستان باور افتاد لخته چشم بر راه پیمان روانی داشتند و بیشتر از آنکه گفت بگردار در آید دهم فروردین از دروغ آواز لشکر بیجاپور و کار شکنی برخه سران

(۲) نسخه [ب] و هشت دقیقه (۳) نسخه [ز] به روزی در گرفت (۴) نسخه [ل] فروخی نوید

(۵) نسخه [ا ب] افزون شدن الگوی برار بر قلمرو شاهنشاهی (۶) نسخه [ا] گزیده *

میر عبد الرزاق معموری و برخی بهادران را بآذوق آوردن روانه بکرام گردانید - سیوم خرداد آهن پوش (که میانه و سخت جای تیراه است) لشکرگاه شد - و چون فرستادگان را درنگ رفت یکبار باز گردید - و این سوبسو رفتن و باز گردیدن پسند قدسی خاطر نیامد - بیستم بهمایون عرض رسید - که متهراداس قوربیگی را روزگار بسر آمد - راستی و مردانگی جبین او بر میگردان - چون بیراهه روی سپاه دکن پیدائی گرفت فرمان عتاب آمیز اندرز پیرا تشار یافت - و او را باسپ بام فرستادند - و بسا آگهی پیام بر زبان درست گذار او سپردند نزد ملکپور رعزنان دست بپرتال در زدند - او بآویزش باز گردید - یغنائیان پراکنده شدند بیازش پیداد روی آورد - و بگزیده نیزه خوبش را در باخت - پیش ازین بیک روز هنگام خورش شانه بهمایون نظر در آمد - فرمودند استخوانی صفت چندان بر میگذارد که یک از مستبان ما را در سپهر بسر آمده باشد - بامدادان نهفته دانی گیهان خدیو بتازگی دشنین آمد - درینولا شاه پور آباد شد - شاهزاده سلطان مراد چون از بقاقداری برار لختی دل و اپرداخت بافتاق میرزا شاهرخ و خانخانان و راجه علی خان و شهباز خان و جگنانه و رای دریا و دیگر امرا یارش میانه رایت فرمود - و بیست و پنجم شش کوشی باذپور بنه ساخت - بکتر فرمته گزین شهرت آباد گشت - و بدان نام زبان زد روزگار آمد درین روز نبدسکه که خود را برهان را نموده بود بیاسا رسید - چون دستان سرائی او پیدائی گرفت بومیان بزندانیهستان فرستادند - درینولا از گذارش پشیمانی رها کرده نوازش فرمودند - آن فرمیه بهمان که اندیشی راه گزین فرابیش گرفت - بومیان شمالی کهسار گرفته آوردند - و بیادانراه رسید •

و از سوانح فرستادن ایچی بتوزان زمین - دران سبل (که شمایون ریات بر ساحل سده) رسید - و بهوار ساختن راه خیبر فرمان شد (شگرف شوشه بتوزان زمین بر جوشید عبدالله خان از نثار آگهی و پیش بینی میر قریش را با نیایش نامه و نفوسوات روانه ساخت - و در آشنی درستی بیمانها برگذارد - شهریار مهربان دل پذیرفته بفرستادن حکیم حمام از سراسیمگی بر آورد - چو احمد علی انالیتی و ملاحسینی (که یک پس از دیگر به نیایش گذاری آمده بود) برنجپوری در گذشتند تورانیان بدیگر اندیشه در شدند بیست و ششم خواجه اشرف نقشبندی را با گزین ارمنانی فرستادند - و شیخ حسین کههنوی

(۲) نحد [ب] هشتم (۳) در [چند نسخه] اندرز سرا (۴) نحد [ب] ولایت میانه (۵)

نحد [ب] دریای سده (۶) در [هضم نسخه] حسین •

• 1944 [1] [2] [3] [4] [5] [6] [7] [8] [9] [10]

[11] [12] [13] [14] [15] [16] [17] [18] [19] [20]

1. ⁽¹⁾ ⁽²⁾ ⁽³⁾ ⁽⁴⁾ ⁽⁵⁾ ⁽⁶⁾ ⁽⁷⁾ ⁽⁸⁾ ⁽⁹⁾ ⁽¹⁰⁾ ⁽¹¹⁾ ⁽¹²⁾ ⁽¹³⁾ ⁽¹⁴⁾ ⁽¹⁵⁾ ⁽¹⁶⁾ ⁽¹⁷⁾ ⁽¹⁸⁾ ⁽¹⁹⁾ ⁽²⁰⁾ ⁽²¹⁾ ⁽²²⁾ ⁽²³⁾ ⁽²⁴⁾ ⁽²⁵⁾ ⁽²⁶⁾ ⁽²⁷⁾ ⁽²⁸⁾ ⁽²⁹⁾ ⁽³⁰⁾ ⁽³¹⁾ ⁽³²⁾ ⁽³³⁾ ⁽³⁴⁾ ⁽³⁵⁾ ⁽³⁶⁾ ⁽³⁷⁾ ⁽³⁸⁾ ⁽³⁹⁾ ⁽⁴⁰⁾ ⁽⁴¹⁾ ⁽⁴²⁾ ⁽⁴³⁾ ⁽⁴⁴⁾ ⁽⁴⁵⁾ ⁽⁴⁶⁾ ⁽⁴⁷⁾ ⁽⁴⁸⁾ ⁽⁴⁹⁾ ⁽⁵⁰⁾ ⁽⁵¹⁾ ⁽⁵²⁾ ⁽⁵³⁾ ⁽⁵⁴⁾ ⁽⁵⁵⁾ ⁽⁵⁶⁾ ⁽⁵⁷⁾ ⁽⁵⁸⁾ ⁽⁵⁹⁾ ⁽⁶⁰⁾ ⁽⁶¹⁾ ⁽⁶²⁾ ⁽⁶³⁾ ⁽⁶⁴⁾ ⁽⁶⁵⁾ ⁽⁶⁶⁾ ⁽⁶⁷⁾ ⁽⁶⁸⁾ ⁽⁶⁹⁾ ⁽⁷⁰⁾ ⁽⁷¹⁾ ⁽⁷²⁾ ⁽⁷³⁾ ⁽⁷⁴⁾ ⁽⁷⁵⁾ ⁽⁷⁶⁾ ⁽⁷⁷⁾ ⁽⁷⁸⁾ ⁽⁷⁹⁾ ⁽⁸⁰⁾ ⁽⁸¹⁾ ⁽⁸²⁾ ⁽⁸³⁾ ⁽⁸⁴⁾ ⁽⁸⁵⁾ ⁽⁸⁶⁾ ⁽⁸⁷⁾ ⁽⁸⁸⁾ ⁽⁸⁹⁾ ⁽⁹⁰⁾ ⁽⁹¹⁾ ⁽⁹²⁾ ⁽⁹³⁾ ⁽⁹⁴⁾ ⁽⁹⁵⁾ ⁽⁹⁶⁾ ⁽⁹⁷⁾ ⁽⁹⁸⁾ ⁽⁹⁹⁾ ⁽¹⁰⁰⁾

1944 [1] [2] [3] [4] [5] [6] [7] [8] [9] [10]

1944 [1] [2] [3] [4] [5] [6] [7] [8] [9] [10]

و آنکه رقم پذیر خامه مواخات شمامه بود (که در ترکیب مبانی صلح و تصفیة مناہل وفاق از جانبین اهتمام رود - و هندوکوه فیهابین باشد) بر منظر استخوان جلوه نمود پیدا است که امری شریفتر در عالم کون و نشأه تعلق از تودن و توافق نشان نداده اند که انتظام سلسله کاینات بآن منوط و مربوط است - و هرگاه این معنی در طبقه سلاطین (که اساطین بارگاه جبروت اند) بظهور آید هر آینه مثمر برکات و منتج حسنات حال و مال خواهد بود - و الواف نفوس و منوف ذی حیات در مهان عافیت آرام خواهند یافت - در اظهار مراسم مصالحت و ابراز لوازم مصادقت ما را بایسته باد می شد - که همگی نیت حق طوبیت ما از مبادی انکشاف صبح سعادت بر خلاف اکثری از فرمان روایان گذشته . باصناف بغی نوع همواره بر منتهج ایتلاف و ارتباط است - هرگاه باجی این وادی آن والا قدر شده باشند درین مرتبه چند در چند بر ذمت همت ما مراقبت این نسبت و مراعات این رابطه لازم باید کرد - و لهذا درین ایام حاکم ایران نظر بر سوابق معرفت و سوائف حقوق آشنائی انداخته یادگار سلطان شاملو را فرستاده استعانت نموده بود - بموقوف قبول نرسیده - و نیز شاهرخ میرزا آرزوی آن داشت که در کابل یا در کشمیر یا سواد و بجزیر یا تیواہ (که ولایت سرد سیر است) جایگیر داشته باشد - ملاحظه قرب و جوار فرموده ملتس او باجابت مقرون نشد - و در صوبه مالوه جایگیر کردیم - و نیز مرزایان قندهار را بدرگاه طلب داشته حراست آن دیار (که از قدیم داخل ممالک محروسه است) بلازمان بابری تفویض یافت که نهاد جنود توران آنحدود را از منسوبیات ایران اندیشیده قصد نمایند - و خلط عظیم در میان ولایت آن والا شوکت و ممالک محروسه واقع شود - و نیز یکی از اوباش بد طینت در کوهستان بدخشان سر بشورش برداشته مدعی آن شد که فرزند شاهرخ میرزا ام زمینداران آن ناحیت باو پیوستند - هرچند عرائض فرستاده استمداد نمود توجه نفرمودیم تا آنکه آوارزه دشت ادبار شد - از آنجا که پاس سختی فاگزیر همت والا ست چون نخستین حرف صلح در میان آمده دل میخواهد که صورت این سانجه چنان بمعنی گیرد که شایان بزرگ کردگان ایزدی باشد - فی الواقع اگر تحقیق آن سخنان دلاویز (که قاصد و نامه گذارش نماید) صورت بنده ازین چه بهتر - والا جائی مقرر سازند - تا دران قرارگاه بزم یکجہتی آراسته شود - و بے میانجی غیره مقاصد دینی و دنیوی و مطالب صریح و معنوی به بیان تنقیح و طراز تحقیق روشن گردد - و چنان بسمع همایون رسید که جمعی از مگس طینتدان

(۴) نسخه [۱] رقم زده (۳) در [بعضی نسخه] اگر آن سخنان دلاویز .

احمد علی انالیق موقوف است) بوضوح پیوست - حقیقتِ پدرود کردنِ او جهان گذران را بسمعِ همایون رسیده باشد - که بعد از رخصت این امر ناگزیر پیش آمد - نیکدانی و آگاه دلی بود - اگر بمحفلِ قدسی رسیده بسا اسرارِ مصادقت و غوامضِ مرافقت^(۳) از زبانِ راست گوی او معلوم آن والا گوهر شده - هر اراده (که مکنونِ ضمیرِ صواب اندیش باشد) از مکامنِ قوتِ بفعل آرزند - و هرگونه معارفته (که لازم نشأه دوستی بخاطرِ حقیقت طراز زسد) ابلاغ نمایند - که دران مساعی مشکوره لواجمِ ظهور دهد *

و لله الحمد که از عنفوانِ جلوس بر ارزنگِ فرمانروائی تا حال (که سنه ۱۰۰۴ است از قرن ثانی - و اول انکشافِ صبح اقبال - و مبدأ ایتسامِ بهارِ دولت و اجلال است) همگی نیتِ حق اساس - این نیارمند درگاهِ الهی آنست که اغراضِ خود منظور نداشته همواره در التیام و انتظامِ جهانیان کوشد - و از میامن این کردارِ سعادت پرتو مملکتِ وسیع هندوستان (که بر چندین فرمانروایان والا شکوه انقسام یافته بود) در حیطة تصرف و احاطه اقتدار ما در آمد و طبقاتِ انام (که در جبالِ مرتفعه و قلاعِ حصینه و محالّ مشکله تازک استکبار و جبین استیجاب بر زمین اطاعت نیارنده راه مخالفت میسپردند) بمقتضای درستی نیت راه اطاعت و ارادت مسلوک داشتند - و طوائف الناس را با یکدیگر با وجود تباین اوضاع و تخالفِ اطوار روابط پیوند پدیدار شد - چون سخن دلایز نتایج درستی نیت و راستی گفتار و حسن عمل باینجا کشید ناگزیر بدگر برخه از نعم الهی نیایش ایزد و ستایش دادار بتقدیم رسانیده بزم یکپهتی را شادی آورد میگرداند *

بر مرآتِ ضمیرِ انور (که انطباق پذیر اشراقاتِ عالمِ قدس است) مخفی و مستجب نماند - درینوالات (که ورودِ مرکبِ والا بصورتِ منالکِ پنجاب آفتاق افتاد) اگرچه نخستین نظر بسیر و شکار اینکدود بود اما تسخیرِ ولایتِ دلگشای کشمیر [که تا این زمان قدم هیچ یکی از سلاطین روزگار دران سرزمین (که در استحکام و استحسان سهیم و عدیل ندارد - و در نزاهت و لطافت ضرب المثلِ نظارگیان دشوار پسند است) نیارست در آمد] نیز مرکزِ باطن بود - که همواره بیدادِ حکام آن دیار بمسامعِ قدسی میرسید - بنائیداتِ سماری بهادران نبرد دوست و غاریان شهامت اندیش در اندک فرصتی آن ملک را در احاطه تصرف در آوردند - اگرچه حکام آنجا در جنگ و جدل تقصیر نکردند اما نیتِ حق اساس چون محض خیر بود باحسن وجوه مفتوح شد - و خود همدران سرزمینِ خجسته آئین (که از عطیاتِ مچده الهی بود) رفته شکر

• کتابخانه ملی [۱۰۱] مجلد (۱) (۱۰۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰)

کتابخانه ملی [۱۰۱] مجلد (۱) (۱۰۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰)

کتابخانه ملی [۱۰۱] مجلد (۱) (۱۰۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰)
کتابخانه ملی [۱۰۱] مجلد (۱) (۱۰۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰)
کتابخانه ملی [۱۰۱] مجلد (۱) (۱۰۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰)
کتابخانه ملی [۱۰۱] مجلد (۱) (۱۰۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰)
کتابخانه ملی [۱۰۱] مجلد (۱) (۱۰۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰)
کتابخانه ملی [۱۰۱] مجلد (۱) (۱۰۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰)
کتابخانه ملی [۱۰۱] مجلد (۱) (۱۰۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰)
کتابخانه ملی [۱۰۱] مجلد (۱) (۱۰۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰)
کتابخانه ملی [۱۰۱] مجلد (۱) (۱۰۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰)
کتابخانه ملی [۱۰۱] مجلد (۱) (۱۰۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰)
کتابخانه ملی [۱۰۱] مجلد (۱) (۱۰۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰)
کتابخانه ملی [۱۰۱] مجلد (۱) (۱۰۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰)
کتابخانه ملی [۱۰۱] مجلد (۱) (۱۰۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰)
کتابخانه ملی [۱۰۱] مجلد (۱) (۱۰۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰)
کتابخانه ملی [۱۰۱] مجلد (۱) (۱۰۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰)

و رجای انحراف و اطاعت مانده بر بادیه پدیمان ایران راه میگرفتند - و یغما را تمغا نام نهادند - آن هم بدستور دلپسند نقش بست - و هرگونه صورت دلپذیر (که در سچنجل^(۲) ضمیر مخیل بود) خوشتر از آن بر منصه ظهور جلوه نما شد - و از برکات نیک نیتی با آنکه رایات اقبال در پنجاب بود سلطان مظفر بجاتی (که با چهل هزار کس دم نخوت میداد) بسعی مجاهدان نصرتمند گرفتار آمد - و جمیع سرکشان و گردن فرازان آن دیار زیبا را خواسته غاشیه عبودیت بردوش کشیدند - و از بدائع سوانح آنکه در هنگام آوردن او بعبئه خلافت خود را خود کشت و همانا مصلحت چنان بود - که خاطر مهرگزین در کشتن آدمی و هدم بنیان ربانی ملاحظه تمام دارد - و غالب آن بود که چون در پیشگاه نظر می آوردند بسلامت ماندند - و نیز باهتمام مبارزان کارطلب سومنات مشهور و جونه گدده و سایر ولایت سورت (که جنوب رویه بر ساحل دریای عمان است) در تصرف در آمد - و نیز برهان الملک برادر نظام الملک (که معظم ولایت دکن داشت) از حوادث روزگار پناه باینجاناب آورده بود - مادام که معدلت آن بلاد بمسامح حق نیوش میرسید او را بعواطف جلیله مستمال فرموده تسخیر دکن را موقوف داشته بودیم - چون خبیر طغیان و ستم رسیدگی رعایای دکن رسید امرای ولایت مالوه و خاندیس حکم والا را کاربند شده برهان الملک را حکومت آن ولایت داده معاودت نمودند - چون کوتاه جومله بود تاب بادیه مرد آزماهی دنیا نیاورده دم استقلال زد - از انجا (که بمسلک ناسپاسی شتافتن استیصال خویش نمودن است) در اندک زمانی اثری از او و فرزندان او نماند - و سران آن دیار یکی از منسوبان آن سلسله راه برداشته نخوت آرای شدند - بتائیدات سماری عساکر ظفر طراز بسرکردگی غره ناصیه اقبال ترقی باصره دولت و اجلال فرزند سعادتمند سلطان مراد رخصت فرمودیم - بسیاری آن ملک وسیع را (که هندوستان دیگر است) نیز در حوزه تصرف آوردند و نیز نبرد آزمایان حقیقت مند در اقصای بلاد شرقیه ولایت وسیع اردیسه را (که متصل دریای شور است) تسخیر نمودند - و چندین هزار سپاهی امان یافته در سلک ملازمان عبئه خلافت در آمدند - چون تعداد نعمتهای ایزدی داستانی دراز است برای انبساط خاطر آن عظمت دستگاه^(۳) برشمرده بر دیباجه^(۴) اعلان می نگارند - که چون مولانا حسین^(۵) به ملازمت استسعام یافت دران نزدیکی بکارپردازان اشغال سلطنت اشارت شد که بزودی رخصت ارزانی دارند - درین اثنا برخی از واژدنی بخت در عرصه دلنشین کشمیر آغاز

(۲) نسخه [۱] ضمیر صافی بود (۳) نسخه [ب] جلوه نمود (۴) در [بعضی نسخه] بهین قدر

بشد نموده بر دیباجه (۵) نسخه [ب] ملا حسینی •

و از سوانح گشایش قلعه^(۲) بسینه - از ناپروائیان یقاق دار افغانان باز دست چیرگی برگشاده بودند - و نضرت فروشی را دستمایه زبان زدگی بر ساخته - راجه مانسنگه گزین فوجی بسرکردگی در جن سنگه بدان سو فرستاد - سلیمان و کیدا رای آن قلعه را استوار کرده بآویزش برداشتند - فیروزی سپاه گره برگرفت - هر روز سخت آویزه چهره دلاری می افروخت هم از نیرنگی اقبال درونی توپ در هم شکست - سلیمان و بسیاری را روزگار بسر آمد و کیدا زخمی از پا افتاد - ناگزیر راه گریز سپرده بعیسی پناه بر - درین روز بکرماجیب پورزاده راجه رامچند بسجود قدسی آستان سر بلندی یافت - چون پدر در گذشت بد گوهرا این بخرد سال را دست آویز خون کامی بر ساختند - و باندهورا پناه اندیشیده بکج گرائی نشستند - چون رای پتر داس دستوری یافت از کاردانی و مردانگی بسیاره ملک برگرفت - دژ نشینان از دستان سرانی عرضه داشتند که یکی از بزرگان دولت دست گرفته بوالادراکه بر - جهان سالار مهربان دل پذیرفت - و بفرمان والا اسمعیل قلی خان بهمایین درگاه آورد - و در خور نوازش رفت *

و از سوانح چیره دستی فیروزی سپاه دکن - (چون صادق خان در مهربان نگاه ساخت و لخته برار از پراگندگی بر آمد) اژدر خان عین خان حبیب خان و دیگر کنیان بشور افزایی برخاستند - گزین فوجی بسرکردگی میرزا علی بیگ اکبرشاهی بچاره گری بر آمد - دوازدهم ناگهانی بر اردوی عین خان گذاره شد - و بسزا مالیدند - با چند سراسیمه بدر رفت و فراوان غنیمت اندوختند - و نفس بر نیاموده از پنهان راه بهنگامه ایمن پیوستند - و بانگ آویزش بر شکستند - زمان اکهاره و فیان و دیگر کالا بدست آوردند - شانزدهم تولک خان در بنکاله رخت هستی بر بست - درین پرستار چارید دولت بود - بیستم سعید خان را بصوبه بهار دستوری شد - و بسا آگهی اندرز گوهر هوشمندی بر افروخت - شب بیست و دوم آگهی انجین گرمی داشت - ناکاه ابرها پدید آمد - و تراوش در گرفت - فرمودند باران مردمی بکار بر و درین روحانی بزم پراگندگی میفکن - بزودی هوا بصافی شدن رو نهاد - و شکر فاع گیرادم شگفت آورد - همه جا سخت بارید - و از دولخانه باز گشت *

درینولا گیتی خداوند بر ساده لوحی میرزا مظفر حسین قندهاری بخشود - او از تن آسانی و ناپروائی کار خود را بآزمندان ستمگر وا گذاشت - چند بار زیردستان اقطاع او و برخی بازارگان داد خواه آمدند - اندرز گذاری بآن نا آزمون برنا در گرفت - از روز بازار داری

(۲) در [چند نسخه] بسته (۳) نسخه [ب] بهکر (۴) نسخه [۱] بیست و دوم (۵) نسخه [ز] و برخی بزرگان *

و شیخ بینا و شیخ همنسو پور او در نهادنِ موهم و بند و گشاد فیک اندیشی بجای آوردند
 اگرچه بیماری بیکماه و بیست و دو روز کشید لیکن بیست و نه روز بدشواری گذشت - با آنکه
 از کار آگهی همه روز بارعام دادند ستورگ شورش افتاد - و فتنه پژوهان یانه در را بازار گرم شد
 و که و مه را سراسیمگی در گرفت - هفت روز بخلا جا نرفتند - و خرد و بزرگ کالیوه تر شد
 یازدهم روز زلو بر نهادند - و نشان بهی پدید آمد - بیست و چهارم شهر پور میرزا یوسف خان
 از جونپور رسید - و بخسروانی نوازش سر بلندی یافت - درین روز فتح الله شربت دار را
 بدکن دستوری شد - و پانصد احدی بهمراهی او فرستادند - هفتم مهر قدسی پیکر شست و شو
 فرمودند - و والا بزم پیرایش گرفت *

* نظم *

جشنی که چنین بروزگاران * در خواب ندیده نوبهاران
 نه بزم که نقش چرخ و اختر * مجموعه حسن هفت کشور

گوناگون بخشش و بخشایش رفت - و روزگار را شادمانی دیگر در گرفت - بسا زندانی رهائی
 یافت - و دیرین خواهشها برآمد - (هرکوا کامیابی نیایشگری بفرزاید - و از نامالیم روزگار
 سر رشته نیاز مندی و انهد - و بدها و دهش جهان را آباد دار - و بتازه روی نیکوئی همگان
 بر سگال) چنین گزند را اباداش نتوان خواند - و پیام آگهی چسان شمرده آید - اگرچه نزد
 آنانکه جان پس از تن گذاری دیگر پیکر بر گیرند چندان شکفت نیارد - از انجا (که لغزش پایه
 الهی بزرگان هر دور بیند در نیاید تا ظاهر نگهان چه طرف بر بندند) پیش دل بخت
 فرو نشیند - همانا عقیدت افزائی مردم و پیدائی دوستداری جهانیان بود - ازین رنجوری
 خرد و بزرگ آسیمه سری داشت - و مال و جان خود را بدل ندرستی گیهان خدیو میخواست
 پانزدهم قاضی نورالله را به پژوهش سیورغالی صوبه آگره فرستادند - و فرمان شد
 که مستندان تهی دست را از نوزمین بردهد - بیست و ششم افسر خدیو بر سمنه اقبال
 برآمد - و بیباغ دلاویز عشرت اندوخت - شب در آهو خانه بعیش گذراندند - و پایان آنروز
 مهین بانوی دردمان عفت مادر شاهزاده سلطان دانیال را روزگار سپری شد - دیگر روز
 دیرین پرستار بشبستان اقبال در گذشت - گیتی خداوند بسر ایزدی خواهش رسیده شکبیا
 گردید - و آمرزش در خواست - بیست و هشتم بقهسی منزل باز گردیدند - درین روز بمشکوی
 بزرگ شاهزاده دخت مرزبان خاندیس را پیمانده زندگی لبریز شد *

(۲) نسخه [ب] هفتو (۳) نسخه [اب] فرمود (۴) نسخه [ا] هفت اختر (۵) یا لغزش مایه
 باشد (۶) نسخه [ب] دلاویز *

این کتاب در سال ۱۳۰۲ خورشیدی در تهران چاپ شده است. - در سال ۱۳۰۳ خورشیدی در تهران چاپ شده است.

توضیحاتی در باب چاپ این کتاب

• این کتاب در سال ۱۳۰۲ خورشیدی در تهران چاپ شده است.

• در سال ۱۳۰۳ خورشیدی در تهران چاپ شده است.

• در سال ۱۳۰۴ خورشیدی در تهران چاپ شده است.

• در سال ۱۳۰۵ خورشیدی در تهران چاپ شده است.

• در سال ۱۳۰۶ خورشیدی در تهران چاپ شده است.

• در سال ۱۳۰۷ خورشیدی در تهران چاپ شده است.

• در سال ۱۳۰۸ خورشیدی در تهران چاپ شده است.

• در سال ۱۳۰۹ خورشیدی در تهران چاپ شده است.

• در سال ۱۳۱۰ خورشیدی در تهران چاپ شده است.

• در سال ۱۳۱۱ خورشیدی در تهران چاپ شده است.

• در سال ۱۳۱۲ خورشیدی در تهران چاپ شده است.

• در سال ۱۳۱۳ خورشیدی در تهران چاپ شده است.

• در سال ۱۳۱۴ خورشیدی در تهران چاپ شده است.

• در سال ۱۳۱۵ خورشیدی در تهران چاپ شده است.

• در سال ۱۳۱۶ خورشیدی در تهران چاپ شده است.

• در سال ۱۳۱۷ خورشیدی در تهران چاپ شده است.

• در سال ۱۳۱۸ خورشیدی در تهران چاپ شده است.

• در سال ۱۳۱۹ خورشیدی در تهران چاپ شده است.

• در سال ۱۳۲۰ خورشیدی در تهران چاپ شده است.

• در سال ۱۳۲۱ خورشیدی در تهران چاپ شده است.

• در سال ۱۳۲۲ خورشیدی در تهران چاپ شده است.

• در سال ۱۳۲۳ خورشیدی در تهران چاپ شده است.

• در سال ۱۳۲۴ خورشیدی در تهران چاپ شده است.

و دیگر مردم ده هزار سوار و نزدیک هشتاد فیل بسیج پیکار در سرگرفتند - فیروززی سپاه با آنکه بسه هزار نمیکشید بدلاویز گفتار سپه آرا دل به پیکار بر نهاده - قول صادق خان سانول داس^(۲) محمد جان بیگ مولانا محمودی و برخی راد مردان - برانغار میرزا خان سید بابزید عزت خان ملک رادهن^(۴) عبدالرحمن قبول خان و چندند ناصر - شاه قلی طاهر اورانگچی^(۵) تلغمه این فوج - جرافغار اعتبار خان وفادار خان^(۶) و لختیه بهادر - و چندند کار آگهان تلغمه این - هراول میرزا علی بیگ دوست سید لاد صالح پور وزیرخان محمد حسین شیرانکن محمد امین مودودی میرطوفان و برخی دیگر - میرحسینی بهادر میر هزار قابل یرغلیخ ام بهادر باوقچی گری این پیش قدمان نامزد گشته - از مهگر^(۹) چهل کروه پذیرای کارزار شدند - و هشت گروهی پانهری^(۱۱) بر ساحل بان گنگ دم آسایش برگرفتند - و آن دربارا پیش رود باره در پس داده استوار جائی بنگاه بر ساختند - هفتم آذر فوجها بر آراسته دل باورزش نهادند - نخست خداوند خان با پنج هزار سوار و چهل فیل بهراول در آویخت میرزا علی بیگ با برخی کارنامه مردانگی بجای آورده درهم شکست - دوست سید لاد احسن داد گنداروی داده زخمی بزمین آمدند - و برانغار از مخالف اندوهی بے آریزه برگردید - صادق خان رود باره در پیش داشته نیرنگی فیلی سپهر میدید - فراوان کس از مخالف روی جنگ بدر آوردند - پای افشوده بتوپ و تیر در گرفت - و از ایزدی تئید فیروززی چهره بر افروخت - بسیاری فرمایه را زندگی پیوند برگسیخت - و فراوان اولجا بدست افتاد - ازان میان چهل فیل گزیده - و از فیروززی سپاه جز چندند ناروشناس را روزگار ابسر نیامد - هیزدهم قلیچ خان بولا درگاه پیوست - چون سرانجام لشکر تیراه بشایستگی نیارست نمود و پسند قدسی خاطر نیامد بپوزش گذاری بدرگاه رسید - بدست و سیوم حسین بیگ شیخ عمری به بنگش دستوری یافت - و آبادی آن ملک و مالش ناریکیان بدو بازگردید - در بنولا گزین چهاره بانجام رسید - نخستین بار از کم آبی در روان ساختن فراوان رنج رفت - بخاطر همایون رسید که بر فراز بزرگ کشدئ (که پانزده هزار من و افزون

(۲) در [چند نسخه] خان بیگ (۳) نسخه [ز] خیریت خان (۴) در [بعضی نسخه] راودهن (۵)

نسخه [ب] طاهر اورانگچی (۶) نسخه [ا] قادر داد خان (۷) در [بعضی نسخه] دوست میرزا سیدلاد

(۸) در [بعضی نسخه] میر هزاره (۹) نسخه [ب] بهکو (۱۰) نسخه [ا] آماده پیکار شدند (۱۱)

در [بعضی نسخه] با نهری (۱۲) در [بعضی نسخه] بوساهل گنگ (۱۳) در [چند نسخه] رو بدر آوردند

(۱۴) نسخه [ا] دوم •

همشیره خود را براجہ داد - مرزبان کوچ حاکم بنگالہ را نبیند - سلیمان کرانی بآبرو او رفت و ناکام باز گردید - درینولا ملتان در اقطاع خان اعظم دادند - چون سگالش داشت (که پیشین شرمساری را چاره گر آید) جایگیر نزدیک خواهش نمود - و پذیرش یافت - بیست و ششم رای رایسنگہ بدولت بار رسید - یکے از نوکران درسته ار او ستمگری نمود - داد خدا بیاز پرس بر خواند - و آن تبه سگال چون پنهان داشته گریختن او برگذار چندے از کورنش بارداشتند و پاس پیشین نوازش فرموده بدکن فرستادند - و سورت در اقطاع او قرار گرفت - بوکه از غنودگی بیدار گردد - و تبه کاری چاره پذیرد - آن خوابیده خرد لختے در بیکانیر بنگالہ خود درنگ نمود - و چندے در راه - هر چند اندرزگویی شد سوهمند نیامد - صلاح الدین را فرستادند - که اگر بدان خدمت نمی شتابد بقدسی آستان باز گرداند - ناگزیر بوالدرگاه آمد چون کچوری را شایسته پاسخ نداشت چند گاه دستوری بار نشد - دران روز بر آسیمه سرچی او بخشوده باز کورنش دادند - و ستاره بخت او از سرنو فروغ گرفت - بیست و بهم پایه میرزا شاهرخ برافراختند - پنجہزاری ذات و نیمے سوار را بر آردی تفخواه شد - و اجین و گزین جایهای مالوہ از شاهباز خان برگرفته در اقطاع او دادند - و چون او در لشکر دکن بود امیرکلان بدخشی را فرستادند - که گماشتگان پیشین جایگیر دار را دست کوتاه دارد •

درین ولا هر روز هفته بکارے نامزد شد - آرزگ نشین اقبال همواره بهشیار خوامی و اواره نویسی گرمی زندگانی آباد دارد - و از کار افزونی هر چندے بنطے خاص نازگی بخشد چهارم بهمین یکشنبه بدین اسپ قرار گرفت - در شنبه بستر و خچر و گاو - سه شنبه بسپاه - چهار شنبه بدارالوزارت - پنجشنبه بدارخواه - آدینہ بدین نیکن - شنبه بغیلخانه نخست کارهای گفته سرانجام یابد - سپس بدیگر کار کرد پردازند - پنجم رای رایسنگہ را دستوری دکن شد - بوکه پیشین تبه سگالی چاره پذیرد - و او را تارہ آبروے بدست افتد هفتم رانا کهنکار را روزگار سپری شد - همانا امر پور بد کیش او زهر بخورش داد - و در کشیدن سخت کمانے نیز گزندے رسیده بود •

فیروزی یافتن اولیابی دولت و شکست یافتن سپاه دکن

از سرگذشت احمد نگر و دورنگ شورش دکنیان به تبه سگالی افتادند • و چشم بر روز افزون اقبال نگشوده دل بکازار نهادند - شاهزاده سلطان مراد بسیج آبرزش در سر گرفت آنها را از پایه شناسی بدین نگرانیدند • و انجمن رازگویی بر ساخته بچاره گری نشموند

بیست و هشتم بهمن پاسبی از روز برآمده بود - در پای گدگ مُشتمه بجزار دلی نهادند -
 نبرد از او چندان دست راست شد - و شیر خواجه کارنامه پرداخت - مخالف استوار چیه
 گزیده ایستاده بود - و آتشبازی چیده از جا بر نمی آمد - تیزه ستن عرسو بیرون شد
 در می آونختند - پایان روز بزرگ آویزش در گرفت - راد مردان بهم در آمیختند - و از انبوهی
 غنیم و افزونی آتشبازی بسیار را پای همت از جای رفت - جگنا نه با چنده و رای درگا
 و راج سنگه و دیگر سران راجپوت جدا جدا عنان کشیده دران عرصه ایستادند - عادل خاندان را
 گذاره بر مرزبان خاندیس افتاد - او پای استوار کرده داد راد مردی داده بره انگي فرو شده
 و سی و پنج نامور و پانصد پرستار او بهم رهی جان بشایستگی سپردند - میرزا شاهرخ خانخاندان
 میرزا علی بیگ رو بروی خود را برداشته نظارگی نیرنگی اقبال بودند - سید قاسم و دیگر
 مجاهدان نیز بر هم آویزه خود چیره دست آمدند - مخالف مرزبان خاندیس را قول انگاشته
 فروشدن او را بسر آمدن روزگار میرزا شاهرخ و خانخاندان پنداشت - دران تیره شب از یکدیگر
 جدا شده ایستادند - و هر دو گروه گمان فیروزی بخود برده فراز اسپ گذرانیدند - بسیار
 بیمناکان گریز پا باز گردیده پیوستند - سران فیروزی سپاه بران که راجه علی خان بغنیم پیوست
 یا کناره گرفت - ازین رو بنگاه او تاراج شد - دارگا داس در هر اول و سید جلال در برانغار
 سپنجی جان را به نیکوئی در باختند - رامچند (که دران روز سخت تکادو داشت) در فوج
 راجه علی خان بیست زخم خورده بر زمین آمد - دران شب با کشتگان هم آغوش بود
 بامدادان برداشته بخانه آوردند - پس از چند روز نقد زندگی سپرد - بامدادان (با آنکه
 فیروزی سپاه هفت هزار کس بود - و مخالف بیست و پنج هزار) بسکالشی درست و دله نیایشگر
 رو باویزش نهادند - و چون همه شب به تشنگی گذشته بود دریا سو گام برداشتند - غنیم
 که دودلی داشت ازین ناهنجار جنبش آنچه پیکار در سر گرفت - و بکمر آویزه رو بگریز نهاد
 و فراوان مخالف نقد زندگی در باخت - انکس خان میان زین الدین هیبت خان شریف
 خان سرکش خان بهیم خان سرمست خان رومی و دیگر سرداران عادل خانیه فروشدند
 شمشیر الملک عزیز الملک دلپت رای یاسین خان از درخان از نظام الملکیه دست فرسود
 نیستی گشتند - اخلاص خان طاهر خان و چنده از قطب الملکیه را روزگار بسر آمد - چون
 فیروزی سپاه از پیکار درازی ستوه آمده بود به نکامشی نپرداخته بسپاس گذاری نشست
 (با آنکه غنیم از هشت هزار سوار افزون بود و اولیای دولت پانزده هزار) بایزیدی تائید
 سترک فتحی چهره بر افروخت - و که و مه را شگفت در گرفت - چهل گزین فیل و توپخانه

ناگاه سپندے بر چہرہ اقبال برسوخندند - در نوروزی پدراہے آتش در گرفت - و انروزش از بارگاہ بقلمسی منزل رسید - همانا از شبستان والا در طنائے شعلہ برزد - و از انجا بلندی گرا شد - و چند روز در ان سردن آن نگاہ برنت - شہربار والا بیفش را درین سال بدینگونہ جشن آرائی در سر نبود - ہمگی سگالش آنکہ بملکشت کشمیر نشاط اندرختہ آید - و شگفت آنکہ مسیخ شاعرزادہ سلطان مراد نیز بدینسان برافروخت - دیگر روز بدان سان آئین بستند و بزم شرف دران ہمایون بارگاہ برآراستہ شد - قلیچ خان بپایہ چہار ہزار و پانصدی برآمد و اسمعیل قلی خان بچہار عزاری - و میرزا جانی بیگ و شاہ بیگ خان بسہ ہزار و پانصدی و دور و نزدیک کہ و مہ را در خور فراش رفت •

چالش گیتی خداوند سیوم بار بتماشای سرابستان کشمیر

سگالش آن بزد کہ چون بدار الخاند آگرہ خرامش شد نخست دران فیض گاہ نڈیشہ چند بدانداری عطا رود - کہ و مہ از گریوہ سختی بساب ہربار در باز ماندن داستان بر سرانیدت - برخہ برگذارت فیروزی سپاہ را با دکنیان آویزہ میبرد - شاعنشاهی کوچ کشمیر سو چگونہ سزد - هر چند نہان بینی گیتی پدرا با ہمین اینان رسیدہ بود ار غرض ہستی برنامستی میرنت - تا ناگاہ از فیروزی جنوبی سپاہ آگہی رسید - و بواہ سگالش یار اندان لیکن بیس دہا تخت درنگ رفت - و نومان بآذین شد - و انروزش انروزینہ خواہش آمد شب بیست و یکم پس از دو گہزی بدانسو کوچ شد - و بیایغ دلوز بر آوردند - بیکر نگہان رسم زار را پیشانی دل چین آورد گشت - ز دور بینان آگاہ دل در انتظار پیدائی نختہ پایی برنستند •

و از سوانح فرمندی شاعرزادہ سلطان دانیدال بانہ آباد - ارانجا (کہ انزایش والا پایگہ نوزندان رشا جو آبداری گلشن سرمای سلطنت است) درین شب آن گورہ ائیل خلافت را دستوری شد - ہشت عزاری ذات و سوار قرار گرفت - و دران صوبہ اقطاع دادند - قلیچ خان اسمعیل قلی خان میر شریف آملی و ہمایرت را همراه ساختند - و نخستین بانالیتی سر برخواست - و ہگوامی خلعتہا و کزیدہ اسپان و انزایش منصب چہرہ بختمندے اینان ایدختہ آمد - وزیر دستیان آن سو را نوید نازہ ایمنی رسید - و بسا آگہی انداز آویزہ عوشمندی گردانیدند - لختے ازان بر می نوسد - نخست مردم زاد در آبادی اندیشہ برکوشد

سودے بر نیارد - از هوکے نیکي رسد بفرامشي ندهد - و در پاداش آن بر کوشد - کار امروز
 بفردا نیندازد - و نیکنامي را جاوید زندگي بر شمرد - از مزاج و بازي بر کناره زيد - خاصه
 با بزرگتر از خود - اگرچه پیشینیان بملال زدائي لخته بدان پرداخته اند نه چندان که دل بیفشرد
 و بایست وقت از دست رود - هیچکس را با خورد گستاخ نسازد - و بشرمکیني در نیندازد
 پلارک شمشیر و خامه را در بازي دولت بر شمرد - نخست با دلیر آزاد خاطر بسپارد - و پسین
 بسیر چشم راستي کردار - سپاه بچهار چیز بلند نامي گیرد - یکپختي با خداوند - دوستي
 با خیلناش - فرمان پذيري - آزمون کاري - و اسببند آنگاه نامور گردد که پیوسته از مشاوره
 و صلاح و ستور نوکر آگهي ورزد - و همواره بساز و برگ دارد - بکشتش و بزرگ داشت
 دلها بدست آورد - بس ماندگین رفتن را تیمارداري نماید - و بخواسند ايفان دست در نیارد
 از روزگار آسودگي بخواب در نشود - و مدارا بهنگام کار در نیندازد - خرج کمتر از دخل
 بر سازد - لخته بر خورد - و برخه بر افشاند - و چندان بر اندوزد - خوبترن را بخورد
 مکيف ندهد - و شکر شيفته نباشد - از نهخته پژوهي غفلت نوزد - خاصه از نزد بگان
 از سالتش دشمن آگهي جوید - و بهر کار چندان بهم نا آشنا بر گذارد - و گذارش ايفان
 خود بر سنجید - و اگر نتواند بر راستي منته سیر چشم خدو صاب کول سپارد - ورنه در بی
 جاسوس فراول شود *

غزوة اردبي بهشت شیخ غیدة الله جهان را پذیرد کرد - پور شیخ محمد غوث است
 لخته نتلي دانش انداخته بود - و بدآورز گنار عروفي بس آشنا - ششم همانین مرکب
 مامذباد سبک داد گري اداخت - و نهفته داین کشور خدبو بنارگي دلغتین که و مه
 گردید - از انجا (که عوامی که سار کشید و دشوار گذاري و دیگر گشائی او آرمیدگانرا بر شوراند
 تا بفرمایند سبک سر چه رسد) غزوي زانکه جمیل نام دران ملک بایماتی بدخشان
 بر آمیخت - و بدستان هراتي خود را عمر شیخ پور میرزا سلیمان را نمود - میرزا را هنگام
 ناکامي در حصار از گدیز فرزندت شد - و این نام بر نهادهد - چون از انجا بر آمد نزد
 ازبک خان عم زانکه عبد الله خان گذاشت - و همانجا در گذشت - گویند تنگ چشمان
 نا توان بین لرم گذرانیدند - و چندان بر آنکه از گزند آبله قالب تهي کرد - و برخه زنده
 بر گذارند - آن حیلله پرداز شورش در سر گرفت - و باهائي در بیمان بستن مردم و بخود
 پاو گردانیدن تکابو نمود - تا هزار بدخشي و فراول کشميري بدو گویدند - غموز پره ار روی کار

به بتقادری این جوق گذاشتند - سیوم بزرگ شاهزاده با مردم خود - دیگر هفت کشتک داران هر روز - غره خرداد نخستین گریه در نوردیدند - ششم (که روز جشن بود) در راجوری مقام شد و شاهزاده بے دستوری بدرگاہ رسید - و در راه لخته ناهنجاری رفت - چندے کورنش نداده بعتباگاہ داشتند - و درین داری پرسش راقم گوهرین نامه را بر خواندند - از مهر افزونی گیتی خداوند و شرمگینی آن نونهال دولت بخشایش رفت - درین روز بعرض همایون رسید که خواجگی فتح الله را در پاس راه لغزش رفت - و یکی از خدمتگذاران بزرگ شاهزاده را روزگار بسر آمد - او را نزد شاهزاده فرستادند - تا بپاداش رساند - آن نوباره اقبال ازین عاطفت نشاط اندوخت - و برنواخته بخدمت فرستاد - هشتم شاهزاده دستوری یافت که به پیشین روش چالش رود - و کمترین نیز بدان خدمت باز گردید - یازدهم از پسانه (۲) کوچ شد - و گریه پیر پنجال را برف بریده و مالیده برگذشتند - و نزد ناری براری در نشیمن (که محمد قلی بیگ برافراخته بود) همایون نزل شد *

درین سال فتنه بهادر فرو نشست - او پور مظفر گجراتی ست - چون بنا کامی جهان را پدرود کرد پسر او به پنواری زمیندار پناه برد - او پنهان داشته پرورش می نمود درین هنگام (که بسیارے اقطاع دار آن ملک بخدمت شاهزاده در دکن بود) پسر نخستین سر بشورش برداشت - و فرومایگان مگس خو بدو پیوستند - و قصبه دندوفه بتاراج رفت راجه سورج سنگه با چندے آهنگ پیکار در سر گرفت - درین روز فوجها از هر دو سو آراسته شد - و لخته قرار در آونخت - و از شاهنشاهی اقبال آن شورش مایه راه گریز سپرد چهاردهم شگرف پچها گذشته بهیره پور فرود آمدند - و ازین سر منزل بتماشای بهار جبال نگری خرامش رفت - و فرمان شد که اردو شاهراه سپرده بشهو در آید - در باستان مرزبان نشین بود - خرابه او آگهی داستان برخواند - و صحرا دزم دل برگشاید - کمترین بوالا فرمایش از هیره پور دران نزهتگاه بسجود قدسی آستان سربلندی یافت - نوزدهم در پنج براره بارگاه والا برافراختند - و پردگیان شبستان دولت پیوستند - دران نزدیکی میرزا یوسف خان بر بلند پشته شهر بنده براسگالیده بود - بدان سرزمین گهارة شد و اکبرنگر نام نهادند - و آبادی آن بمحمد قلی بیگ باز گردید - درین منزل بزرگ شاهزاده بدولت کورنش سعادت اندوخت - بیست و سیوم با برخه نزدیکان بسیر بالا رویه چالش رفت نخست به آنچه سایه اقبال انداختند - و از انجا بمچهی بهون نشاط اندوخته نزد خان پل

(۲) یا پسانه باشد (۳) نسخه [۱] به رتواری - و نسخه [ز] بتواری (۴) نسخه [۱] بالچه *

فرستادند - تا خام کاغذِ ہر دو برخواندہ از کاشتہ و افتادہ و برگرفتنہ آگہی بر جویندہ و نیمہٴ جنسے را در پارنچِ فرماندہی بر شمرده افزون را باز دہانند - اگرچہ ہموارہ تودہ نام برنہند لیکن نا کشتمند بزرگر بسیموم بخش آرزومند - قرار گرفت در کشت و کارِ ناکشت مند افزون از دہ سالہ نخستین سال ششم بخش برستانند - و در دوم چہارم - و در سیوم سہ تودہ و در چہارم نیمہ - و از دہ سالہ تا چہار سالہ اولین بار پنجم بہرہ - دوم سہ تودہ - سیوم بدستور و از چہار تا دو سالہ نخست سہ تودہ - و دیگر نیمہ - در اندک فرصتے سترگ آرامش پدید آمد - از بارش کھی و کشاورز پراگندگی لختے گران ازہی بود - در آمدن فیروزی سپاہ اگرچہ آن سختی افزود لیکن شاہنشاهی نوارش چارہ گر آمد - دران شہر دواردہ جا بفرمانِ والا کہ و مہ را خورش آمادہ ساختند - ہر یکشنبہ در عید گاہ صلائی عام ہرزدے - و چنڈے از پیشگاہِ حضور رفتہ خواہشگون را خواستہ و خورش دادے - ہشتاد ہزار مستمند و گاہ کم و بیش کامِ دل برگرفتے - و در ساختنِ قلعہ نیز فراوان آرزومند جان داروی زندگی یافت - و بدست آویز مزدوری از تنگنای جانگاہی برآمد - درین ہنگام در سایر جہات لختے ژرف نگہی رفت - و پنجایہ و پنج ناستودہ رسم بخشش یافت - کشاورز تا روزگارے دراز بسانِ سابق برگذاردے - و تا قدسی فرمانِ بخشش فرا چنگ نیامدہ بار نکرند - ازان میان داستانِ زعفران - پارنچِ جہانبانی را ببازرگان و دہقان برای پاک ساختن بخش کردے اگرچہ دریازدہ ترک یکے مزد بر شمردے لیکن دو سیر خشک زعفران و ترہ برگرفتے - و سترگ زبان زدگی رفتے - خامہ ہنگامِ بارش - و نیز دیرین رسم بود کہ رعیت لختے چوب از دور دستہا برودے آردے - ورنہ خواستہ بردادے - و ہمچنین از دروگر و بافندہ و دیگر پیشہ ور زر برگرفتے - درم تیر بتماشای نوشیمنا چالش رفت - فرازِ کوهچہ (کہ نزدِ ناگر نگر است) میرزا یوسف خان دلنشین کاخبا برای شاهی آسایش برافراختہ بود و در یکے سہ صد زینہ انجام یافتہ - ششم بشہاب الدین پور رفتہ فیض برگرفتند - و از انجا بزین لنکا یازش رفت - چون بکول درآمدند موج خیز بر جوشید - کشتی را بکنارہ کشیدند و بدامنِ کویہ برآوردند - و صبحگاہ بدان فیض جا رسیدہ تازہ آگہی براندہختند - نہم از بزرگ شاہزادہ در سیرِ آن سترگ آہگیر لختے ناہنجاری رفت - خواجہ بہول^(۳) خشم آورد پیامِ شاہنشاهی برگذارد - و شاہزادہ از درشت گفتار او برآشفت - شہربارِ مہربان دل سر زبانِ اورا لختے تراشیدہ دل بدست آرد - درین ولا بفرمایشِ شاہنشاهی غرابے بسان

گرد آورد - چهارم امرداد شبستان شاهزاده سلطان دانیال پسر از دخت قلیح خان چاره هستی برافروخت - و بزودی آنچهائی شد *

و از سوانح نمایش قوس قزح - در شبانگاه پنجم شب سیزدهم ذی الحجه در شهر سری نگر بزه آگهی آراسته بود - سیوم پهر خاورسو قوس قزح (که فارسی کمان دو رنگ نامد) پیدائی گرفت - رنگ آمیزی او کمتر از آن بود که بروز نماید - اگرچه چنده آنرا خاص روز انکارند لیکن خرد مخصوص نداند - نزد برخه باستان از پرو ماه نیز پیدائی گیرد و بزنگها بر نیاید - مولانا سعد الدین تفتازانی برگوید - سال هفتصد و شست و سه بترکستان خلاف جهت ماه نمودارے بسان قوس قزح دیدم - لیکن نه بدان درازی و روشن رنگی - هشتم دران شهر پس از سپری شدن پاسے از روز طفاوه دو ساعت پیدائی داشت - هندی دانشور شایسته نشمرد - و بزرگان را بمستندان نوازی رهنمونی کرد - گیتی خداوند فراوان خواسته به تهیدست داد - و دلها بدست آورد - چگونگی پیدایش این دو نمودار را (اگرچه این نامه بر نماند - و فرهنگ نامها برگذارند) لیکن آگهی شورش مرا خواهی نشوایی بران آورد که لخته برگوید - و بر پزغنده گوغر بینش برافروزد *

مشائیان این شگرف کمان و هاله و شمیسات را نمود بے برد خیالی پندارند چون نمایش صورت در آئینه - و اشراقیان حقیقی وجود انکارند - آبریزهای زرده هرگاه بآئین دایره نزد خاوری افق یا باختری فراهم گردند و از پس کوه یا ابر تیره و دیگر سو نیر اعظم هرآینه عکس آن بر آنتند - و کمان دو رنگ پدید آید - اجزای آئینه تمثال از جزوی فرغ (۴) و رنگها برگذارند - نه پیکر - و در بلاد فزون عرض چون آفتاب در جنوبی برج باشد بشمالی سو نیز نمایش دهد - اگر خورشید بر انقی حسی باشد انقی بمركز آن دایره برگردد - و نیمه کمان پدیدار گردد - و اگر از انقی بلند بود قوس کمتر از آن نماید - چون بالای طرف قوس بآفتاب نزدیک است و نیروی انعکاس افزون سرخ خالص نماید - و پائین سو را از درری و کم فروری ارغوانی بینند - و میان از آمیزش فرغ بالائی و تیرگی پائین بسبزی گراید - برخه گویند (هرگاه آئینه را رنگ خاص بود - و مقابل آن گونه دیگر باشد) رنگه که درو دیده شود مرتب ازین دو باشد - چون اجزای مائع زدایش یافته از تیرگی کوه و جز آن سیاه قام باشد و مقابل آن سه چیز (آفتاب که روشن و سفید بود - دوم قطعه از آسمان که گرد او ست - اگرچه

(۲) در [بعضی نسخه] که در پارسی کمان دورنگ نامند (۳) نسخه [ز] و بر پزغوش بینش برافروزد

(۴) در [چند نسخه] فرغ دو رنگ برگذارند *

شکرت نورستان ب روی کار آمد - و عالم دیدگان در شگفت افتادند - درین روز دلگشا کاخ بفرمایش شاهنشاهی بانجام رسید - آنرا بشمیری زبان لری^(۲) برخوانند - جهان سالار ششم بدان نزهتگاه جشن آراست - و عشرت اندوخت - سیزدهم پیدائی گزنت - حافظ قاسم از طبیعت پرستاری دامن پارسا زنی برآورد - او را آخته ساختند - اگرچه لخته بهی یافت لیکن در کمتر زمانه جان بسپرد *

و از سوانح فرودشن درجن سنگه - درین هنگام (که لچمی نواب بدستکاری جارید دولت کامروا آمد) عیسی بومی لشکر فراهم آورده بیاروی پات کنور روانه شد - ازین آگهی راجه مانسنگه شایسته فوج از راه خشکی روانه ساخت - و برخه را بباشلیقی درجن سنگه پور خرد دریائی گردانید - تا نگاه بومیان یغمائی شود - از انجا (که خانگی شورش سترگ زین آورد) یکی از دوربان کچکرا آن مردم را آگاه ساخت - بیست و پنجم دریا نوردان بسیار جا دست فرسود ناراج کرده یازش تصبه کرابه^(۳) داشتند - شش گروهی بکرم پور عیسی و معصوم با فراوان نبرد کشتی در رسیدند - و از چند هو گرد گرفتند - پس از سترگ آویزش سرگروه با بسیاری نقد زندگی سپرد - و برخه دستگیر شد - و لخته رهائی یافت - اگرچه چشم زخم رسیده لیکن مرزبان کوچ از گزنت رستگاری اندوخت - عیسی از دور بینی بلبه گری بر نشست - و برگرفته را بار پس فرستاد - یازدهم مهر پس از سه ساعت و چهار ثانیه در شبستان بزرگ شاهزاده فرزند از دخت مرته راجه پدید آمد - امید که مهین بانوی دردمان گردد - بیستم گیتی خداوند از راه قل به بهت در آمد - و از انجا بشهاب الدین پور نشاط اندوخت - و شب در همان نزدیکی بسر شد - بامدادان شکارکنان بزین لنگا گذاره افتاد و شب باز گردیده بهمان نزهتگاه برآوردند - فردای آن بسیر دره لار چالش رفت خزان شگرفی دشوار پسندان را از جای برد - و فراوان فیض برگرفته بناک نگر باز گردیدند رنگ آمیزی برگ ریز این مرز بر بهار بسیار جا بیغاره برزند - خاصه سیب و شفتالو و انگور و چنار *

* بیت *

درد فنا نیافته روزه در نظر • رنگین تو از بهار بود جلو خزان

بازگردیدن ریادت همایون به هندوستان - و رسیدن به دارالملک لاهور

جهان سالار سه ماه و بیست و نه روز درین مصر نوآباد بعشرت گذرانید - چون هنگام

(۲) نسخه [۱] لوی (۳) نسخه [۱] کتابه - و نسخه [ب] کتابه پور •

شرف نورسغانی بروی کار آمد - و عالم دیدگان در شگفت افتادند - درین روز دلگشا کاخ بفرمایش شاهنشاهی بانجام رسید - آنرا بکشیمیری زبان لری^(۲) برخوردارند - جهان سالار ششم بدان نزهتگاه جشن آراست - و عشرت اندوخت - سیزدهم پدیدائی گرفت - حافظ قاسم از طبیعت پرستاری دامن پارسا زلف بر آلود - او را آخته ساختند - اگرچه لختی بهی یافت لیکن در کمتر زمانے جان بسپرد *

و از سوانح فروشدن درجن سنگه - درین هنگام (که لچیمی نرابن بدستباری جاوید دولت کامرو آمد) عیسی بومی لشکر فراهم آورده بیاری پات کنور روانه شد - ازین آهپی راجه مانسنگه شایسته فوج از راه خشکی روانه ساخت - و برخه را بباشلیقی درجن سنگه پور خود دریائی گردانید - تا بنگه بومیان یغمائی شود - ازانجا (که خانگی شورش سترگ زبان آورد) یکی از دوریان کجگرا آن مردم را آگاه ساخت - بیست و پنجم دریا نوردان بسیار چا دست فرسود تاراج کرده یازش قصبه^(۳) کرابوه داشتند - شش گروه بکرم پور عیسی و معصوم با فراوان نبرد کشتی در رسیدند - و از چند مو گرد گرفتند - پس از سترگ آویزش سرگروه با بیسارے نقد زندگی سپرد - و برخه دستگیر شد - و لختی رهائی یافت - اگرچه چشم زخم رسید لیکن مرزبان کوچ از گزند رستگاری اندوخت - عیسی از دربینی بلاه گری بر نشست - و برگرفته را باز پس فرستاد - یازدهم مهر پس از سه ساعت و چهار ثانیه در شبستان بزرگ شاهزاده فرزنده از دخت مونه راجه پدید آمد - امید که مهین بانوی دردمان گردد - بیستم گیتی خداوند از راه دل به بهت در آمد - و ازانجا بشهاب الدین پور نشاط اندوخت - و شب در همان نزدیکی بسرشد - بامدادان شکارکنان بزین لنکا گذاره افتاد و شب باز گردیده بهمان نزهتگاه بر آسودند - فردای آن بسیر دره لار چالش رفت خزان شگرفی دشوار پسندان را از جای برد - و فراوان فیض برگرفته بناک نگر باز گردیدند رنگ آمیزی برگ ریز این مرز بر بهار بسیار جا بیغاره برزند - خاصه سیب و شفتالو وانگور و چنار *

* بیت *

ذوق فنا نیافته ورنه در نظر رنگین تو از بهار بود جاوه خزان

باز گردیدن ریاست همایون بهمنستان - و رسیدن بدارالملک لاهور

جهان سالار سه ماه و بیست و نه روز درین مصر نو آباد بعشرت گذرانید - چون هنگام

(۲) نسخه [۱] لوی (۳) نسخه [۱] کرابوه - و نسخه [ب] کرابور *

و از سوانح غم افزا بسر آمدن روزگار سلطان رستم پور شاهزادہ سلطان مراد - شہریار
 مہربان دل نبائتر از افزون از فرزندان دوست دارد - و بوالا مہر خوگر شدہ دید پدر و مادر
 پیرامن دل نگردد - از سر آغاز آگہی بکمتر نا ملایم - بر آشفتنے - و از خشم فزونی بیمار شدہ
 و در پاس خاطر او فراوان کوشش رفتے - و مہین بانوی دودمان سعادت بچند پیوند دوستی
 بہروردے - اگرچہ گرامی زندگی نہ سال و سہ ماہ و پنج روز شمسی بود لیکن ہرشنہ
 پیران ہرنا خورد داشت - و آگہی فروغ از جبین او پرتو میداد - و سترگ گوہری از کارکرد او
 پیدا - شب ہفتم پس از پاس مہدہ گرانی کرد - و ہوش از سر بشد - نہم سیوم پیر
 یکشنبہ آن گلدستہ آگہی بہرورد - و چہانے در دیوسار غم افتاد *
 * بیت *

بر سفلہ جہان ناکس مہر گسل * ہان قا نفہی دل و نباشی غافل

بس زلف چومشک ازوست در نانہ خاک * بس روی چو گل ازوست در پردہ گل

خرد و بزرگ دلخراش نواہا برآورد - و غریب موئیدن زمان و زمین را فرو گرفت - از بیوفائی
 روزگار سست پیوند و نیرنگی نیلی سپہر چہ یارہ نوشت - و چرا نویسد - کہ آب بغریال
 پیمودن و باد بدام گرفتن باشد - درین سوگواری کہ ومہ را خرد کالیوہ شد - گیتی خداوند
 از ایند یاری بنرہتگاہ رضا و تسلیم شتانت - و از فزون آگہی درون ریشہا را مرہم برنہاد
 اگر زمانہ در قنزل بردے (چنانچہ برخے برگذارند) این والا پایہ بفرمان فرمای
 روزگار نرسیدے *

گویند کیخسرو در سرب پور از فرمان پذیرجی خرد بیرون شد - و بشورستان طبیعت
 در افتاد - یکے از ربودگان آزاد خاطر او را دوست داشتے - و در ہمہ جا راہ یافتے - ہرچندے
 از صحرا بشہر آمدے - و بخلوتگاہ شاہی رفتے - درین هنگام بآئین خود بخلوتکدہ او رفت
 و بدم گیرا آن زبان درکشیدہ را بسخن درآورد - پرسید شورش چراست - و دل آزدگی
 از چیست - او فروشدن جگر گوشہ را برگذارد - پاسخ داد نمیخواستی کہ برود - گفت آنرا
 خرد مند چگونہ برسکالہ - لیکن آرزو داشت کہ چندے از دنیا بہرہ برگرفتے - گفت
 اربرگرتہ ہیچ با او بود - گفت نے - جواب داد پس چنان برگیر کہ ہمگی خواہش
 روانی یانت - و با او ہمہی نکرد *

و نیز سکندر ذوالقرنین را بآن بینائی و اقبال در چنین سانچہ آسیمہ سری در گرفت
 دمسازان را زبان پرسش لال گشت - مزاج شناس روزگار ارسطو در خلوتگاہ رفتہ بعرض رسانید

و دران نفاق کده چهاردهم بهمن روزگار او سپری شد - همانا آن ناسپاس زهر بخورش داد و جاریدنفرین اندوخت - برای سیرابیع چشمه سار سخن لخته نژاد نامه بر میگنارد *

بشازده پشت بمیانجی جوجی بقآن بزرگ چنگیز خان میرسد - عبدالله خان بن سکندر خان بن جانی بیگ بن محمد سلطان بن ابوالخیر خان بن شیخ دولت افغان بن ابراهیم بن پولاد بن سوراچه^(۲) سلطان بن محمود خواجه خان بن قآن^(۳) بای بن رابل^(۴) باک بن منکا تیمور^(۵) بن باداقل^(۶) بن جوجی بوقا بن شیبان بن جوجی بن چنگیز خان - جوجی پیش از قآن بگذشت - و از نژاد او بزرگ فرمانروای برنخاست - لیکن برخه را سر می بوم نشینان دشت قبیچاق روزی شد - ازین میان ابوالخیر خان لخته بلند پایگی گرفت - سلطان ابوسعید میرزا بیاروی او از میرزا عبدالله بن ابراهیم میرزا بن خدیو اعظم شاهرخ میرزا باویزه سرفند برگرفت - چون پیماندهستی او لبریز گشت در الوس اوزبک سترگ پراگندگی راه یافت - پس از چنده شیبک خان بن بهاق خان بن ابوالخیر بدرگاه سلطان احمد میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا پناه آورد - و از روزگار سختی وارست *

و چون سلطان ابوسعید میرزا را روزگار بمر آمد در توران سرانبازی برافراخت - و پس از سلطان حسین میرزا شیبک خان بخراسان شد - و با فرزندان او در آویخته ملک برگرفت و نزد مرو با شاه اسمعیل صفوی کازار نموده با بسیاری سران نقد زندگی در باخت - مرزبانان ماوراءالنهر بکوچک^(۷) و نجیبی خان بن ابوالخیر خان (که بکوچم^(۸) خان فامر بود) بازگردید - و چون او بنهانشانده نیستی در شه ابوسعید خان پرور او جانشین گشت - و پس از عبدالله خان بن محمود خان بن شاه بهاق بن ابوالخیر خان فرمانروایی یافت - و توران لخته آباد شد از دو پسر ماند - عبدالعزیز خان محمد رحیم سلطان - لیکن مرزبانی بعبید خان بن کوچم خان رسید - سپس عبداللطیف خان برادر او مسند آرا گشت - و چون کار او بانجام رسید براق خان بن سونچک^(۹) خان بن ابوالخیر خان بفرماندهی برنشست - و بر ترکستان و ماوراءالنهر و برخه خراسان چیره دست آمد - و چون گردش نیلی سپهر برو بسر آمد ملوک طوائف شد - درویش خان و بابا خان پسران او در ترکستان بحکومت برنشستند

(۲) نسخه [ز] سوراچه سلطان (۳) نسخه [۱] قآن نای - و نسخه [ب] آقان بای (۴)

در [بعضه نسخه] رابل باک (۵) نسخه [۱] هسکا - یا منکا بکاف فارسی باشد (۶) نسخه [ب] معاقل والله اعلم (۷) در [بعضه نسخه] بکوچکوی خان (۸) در [چندنسخه] بکوچم خان (۹) نسخه [ز]

سویچک خان *

پذیرفت - لیکن از پایه شناسی خواهش چنان بود که بسرکردگی بزرگ شاهزاده فیروزی سپاه
 بداندو رود - آن برنامی عشرت دوست، از هرزه سرائی خوش آمد گویان دل از هند برنگرفت
 چون از فرودشدن عبد الله خان آگهی رسید برخه سوان سپاه بتورانی یورش سخت
 برکشیدند - فرمودند اکنون (که توران شورش گاه شد) یازش آن مردمی ما کجا برناید
 همان بهتر که فرهیده بخواه پرستی و اندرز گوئی رود - پنجم قلعه آشوبه^(۲) از مضافات
 دولت آباد دکن گشوده آمد - میرزا علی بیگ اکبرشاهی گرد بر گرفت - پس از یک ماه
 در نشینان از کم آبی زینهاره شده - و کلید سپردند - هفتم مختار بیگ بدولت بار رسید
 او بخشی صوبه بهار بود - چون آن خدمت بالغ بیگ کابلی بار گردید او را بوالادراکه بر خواندند
 چهاردهم میر شریف آملی و میرزا فریدون از انقطاع خود آمدند - و سعادت کورنش اندوختند
 بیست و پنجم سالباهن را بدکن فرستادند - چون آگهی آمد (که شاهزاده سلطان مراد
 پدوند دلها را آسان می شمرد - و از بایست لخته بر کناره میزد - و خانخانان از ناروایی
 تباه خواهشها بجایگیر خود باز گردید) آن شایسته خدمت را دستوری شد که شاهزاده را
 بدرگاه والا آورد - تا به بهین پندها رهنمونی ساخته باز فرستند - و روپ خواص نامزد شد که
 نانان را بنگوهش باز گرداند - که تا رهیدن آن گوهر اکلیل خلافت بانتظام جنوبی سپاه
 ک پردازد - سی و یکم عباد الله پور عبد الله خان را از زندان رهائی بخشیدند
 خاوری سرتابان بیراهه رفت - پس از آنکه دستگیر شد در قلعه کالنجر بزندانی دبستان سپردند
 ۱۰۰۰ رن حسین دربان پشیمانی برگداران بخشوده نوازش فرمودند - دهم اردی بهست
 خواجه اشرف و شیخ حسین از توران آمده بسجود قدسی آستان روشن پیشانی گشتند
 فرمان روی آنجا از پیوستن اینان و بر خواندن والا نامه شاهنشاهی نشاطها بر ساخت
 و بائین یکرنگی قدوم اینان را گرامی داشت - و میر قریش را با گزین ارمغانی همراه ساخت
 دهم امرداد پیشین سال باز گردانید - بی آرزوی پور او شونده ار میانه راه برگشتند
 بیست و نهم شهریور در قرشی بخان رسیده دستوری راه هری و قندهار گرفتند - نزد هرات
 آوازه گذشتن او شورش آورد - فرستادگان به تیز دستی و مردانگی بقندهار رسیدند - و میر قوش
 همراهی نیارست کرد - چهاردهم اردی بهست ابوالقاسم پور میر عدل و پانزدهم شیرخان
 داماد خان کلان رخت هستی بر بستند - و پس ماندگان را خسروانی نوازش مرهم بر ناسور
 دل نهاد - بیست و هفتم رای پترداس از باندهو بدرگاه والا آمد - و بخسروی نواخت

دل برنهناده - خدیو عالم ازین گفت و گو اگرچه لخته ببد گوهری اینان پی برد لیکن
 مرا سبکسری افزایش داشت - ناکاه ایزدی یاری درونی شورش را چاره سگال آمد - بسر
 در دادند - اگر باشتی گاه جهانیان آرام جائے دارد و در هر چندے بدان نزعنگاه گذاره افتد
 چندین چرا می خروشد - و چگونہ سررشته شناسائی از دست بشد - زبان بد خواه
 بستگی نپذیرد - او باندازه شناخت راه نیکوئی سپرد - شگرفکاری ایزدی خواهش است
 باین و آن چه برمی بندد - لخته بشود آمد - و آگهی را در باز شد - از انجیا (که بر راستکاری
 خویش و در بیانی گیتی خداوند چشم بر نمیگشود) طبیعت بر خرد دراز پستی کردے
 و گاه به نیستی خویش در بازیدے - و زمانے آوارگی آسیمه سر داشتے - ناکاه وارسته آگاه دل را
 گذاره شد - و بے عزری شناسائی حال برگذارده بآرامش بر نشست - گفت بر شهریار
 در نگاه تهمت کم بینی منه - بینش و گوانباری تو دلفشین - خاطر بد گوهران بدست
 می آر - چه در سر افتاد - که واژون میروی - و نا بهنم میخروشی - اگر در خوابی نمودار
 شهریار را گران دل نیایی دل آمیز گفت مرا بپذیر - و فارسائی خویش بگو - گفته
 همان شب پیدائی گرفت - و شورش دل کمی پذیرفت - درین هنگام از زاپچه خویش
 بر خواندم - درین سال خدیو عالم از ناراست گفتار زمانیان لخته آزردہ کرد - و در کمتر زمانے
 پوده از روی کار برداشته آید - یکبارگی آشوب دل فرو نشست - شهریار پایه شناس
 چون بر خواند نقش بدستین خوامش بزدرده بوالا درگاه رفت - و از گوناگون عاطفت
 سبکدوش آمد •

که شنیدی که بر انگیخت سنده غم عشق • که نه اندر عتبش گرد ملامت برخاست
 خندم رامی پتوداس را بدیوانی پایه بر آوردند - و فرمان شد که بسان مظفر خان
 و راجه تودرمل او و خواجه شمس الدین بیازری یکدیگر در انجام این کار برکشند - در کمتر
 زمانے مهمات پنجاب بخواجه باز گردید - همانا غرض چهاره بر تو روخت - و شهریار را
 از ژرف نگهی باز داشت - بیست و هفتم ^(۳۱) نایار بهادر بسجود قدسی آستان روشن پیداشانی
 گشت - و بشاهی نوازش سر باند آمد - و بخطاب بهادر خان نامور گردید - او از سران ^(۳۲) سپاه
 توران است - عبد الله خان هری بدو داده بود - (چون او را واپسین خواب در گرفت - و باهریان
 آن دره مان از ناهنجاری پور او برانگنده شدند) او به تیز دستی خود را بتندشار رسانید

(۲) نخته؛ [۱] نامپاسی خویش (۳) نخته؛ [ب] کلیا و بهادر - و نخته؛ [ز] گلاباد بهادر (۴) نخته؛

[۱] از سران تورانی سپاه است •

دختِ رای چوکا پره‌اراست - در زمانِ فردوس مکانی در شرقی دیارِ پدر او را به‌پرستاری
جنتِ آشیانی فرستاد - صورت و سیرت او دلپذیر افتاد - چنده در شبستان دولت
سربلندی داشت - چون مریم مکانی را خواستگاری شد او را بجلال گوینده پیوند دادند
گیتی خدیورا نخست شیر او داد - و بشایستگی روزگار گذرانید - جهان سالار را از جدائی او
دل بسوخت - و از بخشاینده دادار آموزش درخواست - سی و دوم جگنانه سعادت کورنش
اندرخت - از شاهزاده سلطان مراد دستوری گرفته بیورث خود آمد - و بے فرمان بدرگاه والا
رسید - و چنده بار نیافت - درین روز بر ساده لوحی او بخشوده نوازش رفت - درین سال
پتن دکن گشایش یافت - باستانی شهره ست بر ساحلِ دریای گوداوری - بکوشش
میرزا علی بیگ اکبرشاهی گسوده آمد - و غنیمت آویزش نموده راه گریز سپرد - درینولا
بزابلی کشاورز سترگ بخشش رفت - بیست و پنجم امراد هشت یک خراج کابل
و مضافات آن تا هشت سال بخشودند - و فراوان مردم را نشاط در گرفت - سی و یکم میرزا
کیقباد را پسر بزاد - او بزرگ پور میرزا حکیم است - گیتی خداوند بدخت عاقل حسین میرزا
برادر محمد حسین میرزا پیوند فرمود - درین هنگام فرزندِ روشن اختر فرخی^(۴) آورد - کشور خدیو
بزمِ نشاط برآراست - و بهرمز نامور گردانید - غره^(۵) شهرپور آصف خان را بکشیر بار گردانیدند
و بسا اندرز آویزه گوش هوش شد - نهم مولانا شاه محمد شاه آبادی^(۵) بعدم فلونی
درگذشت - از عقلی و نقلی کلام آگهی داشت - و بارادت گپهان خدیو کام دل بر گرفت
هیزدهم سرمست پور دستم خان نقد زندگی بسپرد - از باده پیمائی در جوانی روزگار او
بسر آمد - سی و یکم شیر بیگ یساول باشی به بنگاله دستوری یافت - تا از آن ملک
آگهی آورد - و از گزیده فیلانِ آمارا برخه بارمغانی برگزیدند - و درین سال و مه دیگر بار
بر ساده لوحی مظفر حسین میرزا قندهاری بخشودند - چون ترکان نابخرد باز دست ستمگری
برگشودند از روزبار داری نقدی قرار دادند - و اقطاع او بخالصه باز گردید - او دستوری
حجاز گرفته راهی شد - در نخستین منزل از سختی کار و کم نیروئی سرسایده گردید - و از
سبکسری شرمسار آمد - اورنگ نشین پایه شناس بخشوده باز خواند - غره^(۶) مهر بسجود
قدسی آستان سر برافراخت - یازدهم قلعه^(۶) پونا گمایش یافت - از نامور قلاع برار است
بر قلعه اساس یافته - سه طرف آن رودباد - هرگز پایاب نشود - بهادر الملک و برخه رادمرد

(۲) در [چند نسخه] چوکا پره‌ار (۳) نسخه [ب] دیار بود پدر او را (۴) نسخه [ا] پدید آمد (۵)

در [بعضی نسخه] فلغونی (۶) نسخه [ا] پونا - خه [ب] پونا •

۱۰۲۶- و از سوانح آمدن ایلچغی فرمان فرمای ایران - گذارده آمد چون ضیاء الملک و لغزین
 بدانجا رسیدند شاه عباس از روشن ستارگی بمیان شایسته فرزندان به نیایشگری بر نشست
 و با افزار شاهنشاهی را (که با ایلچیان بود) انسر بختمندی گردانید - دستور نامه جهان ساهر
 بر ستاند - و بکار کرد آن سعادت اندوخت - و منوچهر بیگ^(۲) را که از خاصان اوست
 با نیایش نامه و گزین ارمنی روانه درگاه ساخت - بیست و سیوم دولت بار یافت
 و بخسروائی نوارش سر برافراخت - صد و یک اسپ گزیده عراق (دران^(۳) میان اسپه بود
 پنجساله - از دریای گیلان برآمده - جز دوسه مو بر کاکل و دم نداشت - بخوش سنجی
 و کردار بے همتا - در راه ببرد) و گزین تسراق (یک را پنج هزار روپیه ارج بر نهادند) و سه صد
 پارچه تماش (همه دست باف ارستادان ناصور) و پنجاه کارنامه غیاث نقشبند و نادر قالیبا
 (جفته ازان در ایران سه صد تومان ارز داشت) و گزین تکیه نمدها و شگرف پائینچها و رومی
 اوتکها و توشکهای مربع و گوناگون تخم و نه بز مرغز (که صوف و خارا از پشم او بر سارند)
 و دیگر تنسوقات و بانصد ترکمان بشگرف پوشش به پیشگاه حضور آورد - و فروران عراقی
 تکاور درین قافله بود - درین روز راجه باسورا بزرگ شاهزاده بگورنش رسانید - و لغزش او
 بخشوده آمد *

چالش همایون ریادت بگشایش احمد نگر

شاهنشاهی بسپج آن بود که فیروزی جنود بسرکردگی بزرگ شاهزاده بتوران شتابد
 و آن موروثی ملک بقلم رو درآید - (چون آن نونهال دولت از دستان سرائی برخه هذد پرست
 دل بدین نهاد) اندیشه آن شد (هرگاه دیگر فرزندان بسجود قدسی آستان ناصیه بختمندی
 برافروزد) از پیشانی هرکه این خواهش بیشتر برتابد او بدان یورش نامزد گردد - درین هنگام
 هرزه لایان ناتوان بین برگذاردند - شاهزاده سلطان مراد را بسپج آستانبوس در سر نیست
 و ناسزا گفتارها بزبان این و آن دادند - و شاهزاده دانبال را (که از آله آباد پیشتر شتافته بود)
 نکوهیده روش و نمودند - شهریار دوربین یورش جنوبی دیار از راه دارالخلافت آگره
 فرابیش گرفت - اگر گذارده راستی فروغ دارد نخست بچاره گری آن دل باید بر نهاد
 و سپس بگشایش دکن - که از دیرباز فیروزی سپاه بدانسو رفته - و از غرض پرستی در انجام
 آن کار درنگت میروند - سپس اگر روزگار یاور افتد بتوران زمین چالش رود - و چون چهاردهم

(۲) نسخه [۱] و منوچهر را (۳) در [بعضی نسخه] ازان میان •

آذوق کمی بزمینهار سپردند - بیست و یکم نزدیک لودهیانه رود بار ستلج فیل سوار برگزیدند و فیروزی جنود از راه پل گذاره شد - دیگر روز میرزا شاهرخ بسجده نیایش کام دل برگرفت فرمان والا بطلب رفته بود - غره شهرپور از شاهزاده سلطان مراد دستوری گرفت - و لخته در مالوه بر آسود - و از انجا بوالا درگاه رسید - بیست و ششم سهند مخیم سرداقات اقبال شد ابوسعید عمل گذار انجا از دیرباز نشیمنه چند برافراخته بود - آرزوی قدسی قدوم کرد و پذیرفته پایان روز بدانجا فرود آمدند - چون آگهی شد (که بدست آویز ستمگری برافراشته است) درنگ را دران منزل هزاران ندیدند - و با آنکه خیده و خرگاه برپا نبود و شب تاریک بصحرا رفته بر آسودند - بامدادان سیر دلگشا باغها فرمودند - و عشرت و عبادت فراچنگ آمد - درین روز چلبی بیگ باستان بوس رسید - و نوازش یافت نیاگان او از رئیسان تبریز اندک - در خرد سالی بدانند اندوزی نشست - در قزوین پیش خواجه افضل ترک (که در فهم و فطرت یگانه روزگار بود) و در شیراز نزد مولانا میرزا جان (که در حکمی علوم کم همتا) فراوان بهره برگرفت - چون حال او و نقبای نساب بهمایون عرض رسید منشر طلب با فراوان خواسته فرستادند - او بدین دولت کامیاب خواهش آمد و پسین را کهن سالی و بنگاه دوستی باز داشت :

و از سوانح بخشش ده دوازده پنجاب - چون لاهور چنده تختگاه شد کارپردازان سلطنت از گران ارزی ده دوازده بردست مزد جهانبانی افزودند - چون آگهی شد (که از کوچ ریاست اقبال ازوها بنخستین پایه باز گردید) شهریار دادگر افزوده را بخشود - و که و مه را گران دوش بخشش گردانید - چهارم دی حیدری پور خانانان بسوخت - در سرائے پس از باده پیمائی غنوده بود - آتش در گرفت - از بیبھی نیارست بیرون شد - پنجم میرزا مظفر حسین خویش از قنوج آمد - و بسجود قدسی آستان کام دل برگرفت - چون آگهی رسید (که از میگساری راه دادگری نمی سپرد) برای رهنمونی نزد خود برخواندند - هفتم ماه بانو همشیره خان اعظم میرزا کوکه در گذشت - او کوچ خانانان است - باگهی و پارهائی روشناس در انباله رنجوری او افزود - و در انجا باز داشتند - و آن دو امیر چند روزه دستوری گرفتند دران سال و مه نقد زندگی بسپرد - شهریار را دل بدرد آمد - و آمرزش درخواست - هشتم رستم میرزا را در شکار گاه زخم رسید - باشه پور رایسال بدرخته برنشست - همراهان میرزا برگرفتند برخه راجپوت باروزه برجوشید - میرزا باهنگ آرامش آن آشوبگاه رفت - ناگهانی شمشیر

* نظام
 و در هر ناحیه چندین سیستم بهداشتی وجود دارد. در هر ناحیه یک مرکز بهداشتی قرار دارد. در هر شهرستان یک مرکز بهداشتی قرار دارد. در هر استان یک مرکز بهداشتی قرار دارد. در هر کشور یک مرکز بهداشتی قرار دارد.

* در هر استان یک مرکز بهداشتی قرار دارد. در هر شهرستان یک مرکز بهداشتی قرار دارد. در هر ناحیه یک مرکز بهداشتی قرار دارد. در هر شهر یک مرکز بهداشتی قرار دارد.

(۱۰۰۰۰۰۰)

و به دید دولت را بشیوا زبانی بر میگذارد (قرصت طلبان کج گرا غرض آلون و نمودند و بدستان سرائی اینان بیست و پنجم باوردن شاهزاده سلطان مراد دستوری یافت - فرمان شد اگر امرای دکن نگهداشت آن ملک بر خود گیرند با شاهزاده بدرگاه آید - و نه آن گرامی فرزند را روانه سازد - و خود با دیگر سران پیمان یکجتهی بر بندد - و به دید میرزا شاهرخ را یاور گرداند ازین رو میرزا را علم و نقاره داده دستوری ماله شده - که در اقطاع خود سامان^(۲) سپاه نماید - و چون بدکن باز خوانند خود را زود رساند - درین روز میرزا رستم را رایسین^(۳) و آنحدرد جایگیر کرده رخصت دادند - و شهباز خان را اجیرسو فرستادند - تا امرای رانا را مالشہ بسزا دهد و بهر یک از بندگان گزین اسپ و خامه خلعت دادند - و نگارنده شکرنامه را قبیل مست برافزوند - بیست و هشتم ایلیچی کاشغر رسید - شهریار کاردانان را با برخه تنسوقات فرستاده بود از راه نا ایمنی نیارستند رفت - محمد خان ازین آگهی در خود بالید - و سپاسگذاری یاد کرد - میر امام را با ارمغانی روانه درگاه ساخت - و در راه یغمائی شد - با نیازنامه رسید و نوازش یافت - درین روز سعید خان از بهار آمد - و بسجود قدسی آستان پیدشانی برانروخت غره اسفندارمند قلعه لوهگده دولت آباد دکن گشایش یافت - میرزا علی بیگ اکبر شاهی نزدیک یکماه گرد بر نشست - در نشینان بی یاور از کم آبی و کم آذوقتی زینهار شده کلید سپردند سیوم میرعارف اردبیلی در دارالخلافت آگره نقد زندگی سپرد - گویند او پور سام میرزای صفوی ست - ریاضت گر و تجرد گزین بود - ازو شگرف کارها برگذارند - یازدهم مغزگاہ میرزا کرکه را فرخی بخشیدند - و مادرش^(۵) را (که در سوگوارمی ماه بانو بجان گذاری افتاده بود) بدل آمیز پرشش غم زدائی فرمودند - در مردن گاه دخت لخته او را درنگ رفت - و درین هنگام رسید - و بجان داری مهربانی زندگی یافت - درینولا ایرانی و خشور برسید - چون فرمانروای توران را روزگار بسر آمد شاه عباس یازش خراسان در سر گرفت - و اتم سلطان خویشاوند عبدالله خان را بشگرف آویزه بر شکست - و آن ملک بر گرفت - و میرزا علی بیگ یوزباشی را با نیازنامه و برخه گزین با رگی و دیگر کالا فرستاد - و دستمایه ابن گشایش یکجتهی والا درگاه برشرد - و داستان سپاسگذاری بر خواند - پانزدهم بسجود قدسی آستان سر بانندی یافت و بخسروانی نوازش کام دل برگرفت *

(۲) نسخه [ب] سامان نماید (۳) نسخه [ا] اردیس و آن حدود (۴) نسخه [ز] جایگیر داده رخصت دادند (۵) نسخه [ا] بیچه را - و نسخه [ب] منیچه را - و نسخه [ز] پنجه را (۶)

در [اکثر نسخه] تم سلطان خویشاوند *

بسیجہ نیایش سر بلندی اندرخت - بفرمان^(۲) والا در بیست روز خون را از کشمیر رسانید و بخسروی نوازش سر بر انراخت - درین روز راجه راج سنگه دولت بار یانت - در لشکر دکن بود - بخواشگرئی او منشور طلب رفت - و کار بند آمد - و نیز چتر پروج بدان سعادت رسید پدر او جگن از بومیان مالوہ است - چون رخت هستی بر بست روی نیاز بدرگاہ والا آورد و جانشین او ساخته راجگی دادند *

درینولا کھیرلہ^(۳) گشایش یافت - از گزین قلعه‌های براراست - و برزخه میان آن و گوندوانہ شہزادہ سلطان مراد برخه را بسرکردگی شیخ ابراہیم برگماشت - گرد برگرفتند - و شگرف آویزشها رفت - چون آذوق لختہ کمی پذیرفت سید حسین^(۴) و بسواس رای و دیگر دژ نشینان از خواب سرکشی بر آمدند - سیزدہم امان گرفته کلید سپردند - و بباداش آن منصب و جایگیر یافتند - چہار دہم سمانچی خان و میر شریف آملی و شیخ عبدالرحیم از تیول خود رسیدند - و بزمین بوس مرگانی سعادت اندرختند - نوزدہم جگت سنگه از ناگور بوالا درگاہ آمد - و نوازش یافت - بیست و سیوم قاسم بیگ تبریزی بوپسین خواب غفود - در نظر و تالہ خروان رنج بوده بود - و بسا دلاویز گفتار صوفی بر زبان داشت^(۵) - بیست و پنجم ایلیچی بدخشان رسید - چون مارواہ التہر طوائف الملوک شد دران کہسار یکم از فرمایگان خویش را محمد زمان پور میرزا شاہرخ وانمود - و دیگرے خود را ہمایون پسر میرزا سلیمان - و یکدیگر را دیدہ ولایت را در بخش گردانیدند - فحستین نیایش نامہ با نعمت اللہ روانہ درگاہ ساخت - و زر کامل^(۶) را شاہنشاهی سکہ برزده با چند اسپ پیشکش فرستاد - و چگونگی بر آمدن خویش از شورش کابل و شرمساری از سرگذشت قاسم خان گذارده بود - هر چند بسیاری نہ پذیرفتند و بساختگی برگرفتند آمدہ نوازش یافت - هشتم اردی بہشت نورای احدی بیاسا رسید در پیشخانہ شریف ارمئی^(۷) بادہ پیمود - و با یکدیگر در آویختند - و بخانہ او رفته جان بشکرد و باد انراہ برگرفت *

و از سوانج گشایش ناسک - باحمدنگر گراید - دوماہ ازین پیشتر شہزادہ سلطان مراد مہر جیو و برخہ سپاہ خاندیس را بدانسو نامزد فرمود - و امینی و کار آگہی آن لشکر بعظمت خان باز گردید - او دلہای ہران را بہم پیوند داد - و گزین آویزشها رفت - دہم غیروزی سپاہ چیرہ دست آمد - یازدہم نگارندہ شگرفنامہ^(۸) نزدیک برہان پور رسید - بہادر خان

(۲) [ز] ہشت روز (۳) نسخہ [۱] کھیرلہ - و نسخہ [ب] کھیرلہ (۴) در [چند نسخہ] حسینی (۵) در [بعضہ نسخہ] راند (۶) نسخہ [ز] کابل را (۷) در [بعضہ نسخہ] با امینی (۸) نسخہ [۱] ببرہان پور رسید *

نشست - می افزونی بصرع آورد - و دل بچاره گری نمی نهاد - چنین درد جانکاه را بر نهفته و خورش کم گوارنده - سیزدهم آبان پیدین سال بدیدن کاریل روانه شد - پس از تماشای آن بایلج پور رفت - و درانجا تب کرد - چون قراز پر ناله بر آمد افزایش گرفت - و شکم درد افزود - و نیرو و حس کمی پذیرفت - نهم دی بشاه پور باز آمد - و پزشکان بچاره گری برنشستند - نخته بهی روی داد - و از آوازه رسیدن شاهنشاه والا شکوه بدار الخلافه آگره و طلب او بدرگاه مقدس بفرانهای اندوه در شد - چه از شرمگیند باده شیفتگی دل باستان بوس نهاد - و امرا بدیگر روش وا نمود - چون از آمدن نگارنده اقبال نامه آگهی رسید نهم اسفندارند بسوی احمد نگر کوچ فرمود - همگی سگالش آنکه این یورش را دستمایه نارتقن سارد - و نوروزی جشن این حال را نزد نمری بر آراست - شادهم اردی بهشت نزدیک دیهاری بر ساحل پورنا بیست گروهی دولت آباد صرع سختی گرفت - و بیست و دوم دران بیهوشی بعلوی عالم شنامت * * شعر *

فغان ز آفت این رنج سازِ راحت سوز * فغان ز گردش این جان شکرِ جور پرست
که صورته که بعمره نکاشت - خورد بسترد * که گوهره که بسے سال سفت خون بسکست

که و مه را دل بسوخت - و آشنا و یگانه را ماتم در گرفت - چون از بیماری آگهی شد خدیو عالم جالینوس روزگار حکیم مصری را روانه ساخت - و آصف خان نیز نامزد شد که در راه درنگم نرود - فرستادگان این سرگذشت شنوده از راه باز گردیدند - گیتی خداوند را بنام که با فزون دل بستگی خویشتن را از پراگندگی نگاهداشت - و درونی غم را چاره گر آمد به نیروی اسپهبدی چنان معنی آرامش گرفت - و هوشداری ببهشان آماده گردانید - کیقباد از فروشدن جگر گوشه خود شکیبائی در باخت - و خویشتن را به بی آرامی سپرد - لقمان حکیم بپزشکی روی آورد - و از گیرادم مداوا بر ساخت - اندرزنامه بر نوشت - و چنان بر گذارد رفتن عنصری فرزند ازین تیره خاقدان بقدسی عالم اندوه مایه دانا نگردد - و پیوستن را گسیختن نشمرده دلتنگ نرید - مرا غم آن فرو گرفته - مبادا پور خرد را که صبر نام دارد روزگار سپری کرده - و پیمانته پر شدن خاکمی فهاد سرمایه نیستی آسمانی نزاک آید - این دلاویز پیام از شاه خراب بیخبری در آورد - و بایست وقت فرا پیش نهاده بدل آبادی کوشیدن

(۲) در [بعضی نسخه] گوارا آمده (۳) نسخه [۱] شنامت (۴) در [اکثر نسخه] ره پای نیرو
(۵) در [چند نسخه] نمری (۶) نسخه [۱] هشت گروهی دولت آباد
(۷) در [اکثر نسخه] صرع سختی گرفت *

آن ملک و مانند آن بگروگون روش ہر گزارند - (چون نیایشگری خاص با ایزد بہمال بود و چشم از فروغ اقبال شامنشاهی نور آگین) پذیرفت - جہانے بگرائی در شد - و بسیاری خشم گرفته جدائی کردند - بحقیقی کار ساز روی دل آورد - و بسیج پیش رفتن در سر افتاد بیست و ہفتم بکشایش دکن کوچ کرد - و ازین پیروی دلہا را نیروی دیگر شد - و لختہ پیاسداران سرحد و دیگر نگهبانان ملک اندرز نامہا فرستاد - و تنگدان را دستیاری نمود - (آنچه خزینہ شہزادہ بود - و از کالا آنچه سزوار فرستادن درگاہ والا نبود - و ہرچہ با خود داشت و بوم توانست بہمرسانید) برافشاند - در کمتر فرصتہ رفتگان باز گردیدند - و ہدگامہ گرمی پذیرفت ہمگی قلمرو شہزادہ را بگزن روشہ پاسبانی شد - مگر ناسک کہ از راہ دوری و نایمی آگہی دیر تر رسید - و آوازہ در گذشتن شہزادہ و ناامیدی از کار پرداز ملک پاسبانان آنجا را پراگندہ ساخت - و از کونہ بسیجی فرستادگان اگرچہ آن ملک گرفته نشد لیکن بسیاری جا بر قلمرو افزودہ آمد - ہرچند مساران والا درگاہ عرائض مرا بر نخواندند و چنین سرگذشت را بہ تہہ سکالی بر نہفتند - از انجا (کہ بایزدی درگاہ نیایشگری داشت - و توجہ گیتی خداوند روز افزون) سربراہی فیروزی سپاہ (کہ اندیشہ زمانیان بر نفاقے) بگزیں روشہ دست داد - و دور و نزدیک بشگفت در شد - ایزدی سپاس از نیروی امکان بیرون است از من ناتوان چہ آید *

نہ من ماندہ ام خیرہ در کار او * کہ گفت آفرینے سزوار او

لیکن بخیال پرستی لختہ بہ نیایشگری پرداخت - و ہرپا سپاس گزار آمد - گاہ این در دل کہ ہفتہ دانی کشور خدا بتازگی دلنشین کہ وہ آمد - بے تکاد و من و سفارش این و آن مرا از خاکستان گمنامی برگرفت - و از پیغولہ دانش اندوزی بر آردہ بوالا پایکی رسانید و گاہ این اندیشہ کہ سگالش مرا بے مہت این و آن فراز کردار بر آورد - و طنز سربان بارگاہ را زبان خاموشی و دل پشیمانی در گرفت - و گاہ این در خاطر کہ باتضای حسد ناتوان بینان کجرا بر من یکجہت زبان تہمت برکشوند - و از درگاہ والا دور انداختند - و کار ساز حقیقی سرمایہ بلند پایگی ساخت - و اینان را بجارید شرمندگی بر نشانہ - و ازین (کہ بے آوازہ مرد آزما این دشوار باسانی گرائید) طبیعت چندان شادمانی نیندوخت بنام ایزد کہ صفوگاہ دل را این دشوار پسندی تیرہ نمی سازد - و یارش خانگی دشمن گزندے نمی رساند *

داد خدا در شناسائی این دو کردار والا پایه دارد - و اندوه و شادی از خسروانی بسیج باز نگیرد با دردناکی گذشته گزین پور و غمخوارگی گروهها گروه، سوگواران باسایش زبردستان جنوبی دیار توجه برگماشت - قدسی خاطر آن میخواست که بزرگ شاهزاده را بدین خدمت والا پایگی بخشند - بهنگام دستوری از رهنمونی تبه بسیجان ببارگاه والا نیامد - از انجیا (که ملک پاسبانی درنگ برفتابد) شاهزاده سلطان دانیال را دران فرخ ساعت نامزد فرمودند - و شب دوم تیر گرانبار اندرز رخصت یانت - کشور خدیو نخستین منزل را از فروغ والا قدوم نور آکین ساخت - و شب همانجا بوده نوازشگری و پند گذاری تازگی گرفت - و به بخشش سراچه سرخ (که بجز شاهنشاه دیگر بر نیفرزد) بر نواختند - و قدسی فرمان بر اقم شگرفنامه آمد - خواهش آن بود که او را نزد خود بر خوانیم - لیکن چون شاهزاده را بدانسو فرستادیم چنده بصوری جدائی دل بر نهد - و بسربراهی مهمات ملکی و مالع آن نونهال اقبال بر نشیند - مرا (که از سر آغاز آگهی جوش و ارستگی روز افزون - و از شگرف کاری نیلی سپهر دنیا در افزایش) درینولا (که روشنی گوهر برافزوده بودند) از سخن سازی بدگوهران و روائی نادرست گفتار رستگاری از بار هستی خواهش رفتم - (چون لخته بایزد یاری بلند نامی اندوخت - و صوری دستگاه را پایه برتر نهاده - و درین کشاکش روحانی و نفسانی منشور والا رسید - و هر دو آهنگ را مایه ده آمد) از دوری آن سرچشمه آگهی آسیمه سوری در گرفت و از اندیشه آبادی بخودش آمد - و همان کار را پیش گرفته بانتظار قدوم آن گوهرگان شهر یاری بر نشست - درینولا روزگار سید قاسم بارهه بسر آمد - شاهزاده سلطان مراد او را درین بورش پیشتر فرستاده بود - و بسیاری را که مرد آزمون کار همراه ساخته - چون آن برهمزدگی روی داد جریده باز آمد - و بر اقم شگرف نامه پیمان بر بسته کامیاب خواهش باز گردید - و چنده آبادجا برگرفت - ششم نزد قصبه کنهر دولت آباد بامتلا در گذشت - هشتم نگارنده شگرفنامه میرزا خان را با بسیاری بناسک روانه ساخت - و میرزا یار را (که بدانسو فرستاده بود) نوشت که نزد بلشکر پیروند - اگرچه از رنجوری او گزین سامان نشد لیکن از غنیم چندان گزند فرسید - پانزدهم مادر شاهزاده سلطان پرویز بلعوی عالم شتافت - و پردگیان والا مشکو را بعم انداخت - بچاره سازی شهر یار دیده ور برخه بصبر گرائیدند - و چنده را بملش سرای رضا خرامش شد - هفدهم راجه مانسنگه بهجرد قدسی آستان ناصیه بختمندی بر افروخت و گزین پیشکش بنظر همایون در آورد - ازان میان پنجاه الماس گران ارز - آرامش افزای بنگاله

(۲) نسخه [ز] شناسائی و کردار (۳) نسخه [۱] بلند پایگی (۴) نسخه [۱] بهوش آمد

و دران سال بغیروزی سپاه رسانید - بدیرا شده بمنزل آورد - و از پیوستن چنین مردانه پارساگوهر
 دل بشکفت - سیوم شهریزر ملک خیرالله را روزگار بسر آمد - او عسس دار السلطنه لاهور
 بود - و بشایستگی این خدمت بجای می آورد - روزی در خلوتگاه نامور دزدی را (که
 در بند بود) نزد خود بر خوانده پژوهش دزدیده میکرد - آن بدکیش بدستان سرائی
 چندی همراهان را بدرون آورد - و خدمتگاران او را بیرون فرستاد - و دران تنهایی کار او بانجام
 رسانیدند - و پسر او نیز دران آسرب در گذشت *

و از سوانح فرونشستن شورش^(۳) بیر - فراخ ملکی بدین شهر گزید - هزار و یک ده آباد داره
 هر یک بسان شهره - یکماه پیش ازان (که شاهزاده را روزگار بسر آمد) شیر خواجه
 با برخه راه مره برگرفته بود - چون شاهزاده در گذشت بیشتره ارکان دولت بوا گذاشتن آن
 بر کوشیدند - از انجا (که گشوده آلکا را بے جهت و اعلی غنیم را دلیر ساختن است) نپذیرفت
 چون کارها بشایستگی گرانید^(۴) ناتوان بیغی بسیاره را کالیوه ساخت - و مخالف را (که از
 پانزده هزار افزون بود) بران داشتند - که هنگام بارش (که دریا لبریز گردد) شیر خواجه را
 بردارند - سر آغاز ریزش دران نزدیکی فراهم شدن گرفتند - همگی سگالش آنکه فیروزی جنود
 زیاده از سه هزار نیست - چون دریا بر جوشد و کمک نیارد رسید دست یازش بر گشایم
 ازین آگهی بامرائی (که پیوستن اینان آسان بود) نامها فرستاد - و در یازوی نمودن
 سخت بر کوشید - برخه از ناشناسائی و گروهی از تباہ سگالی درگ کردند - چند آنکه ریزش
 افزایش گرفت - و دریا بطوفانی جوش بر خاست - پانزده هزار حبشی و دکنی با شصت
 فیل و دیگر ساز پیکار نزد بیر آمدند - شیر خواجه (که در راه مره و کار پژوهی یکتائی داره)
 فوجها بر آراست - و خود طرح شده از کار نشناسی و آتش خوئی رودها و شکسته گذشته بیشتر
 شتافت - (هر چند کار آگهان غنیم فزونی و سرد مندی احتیاط و نشیب و فراز پیش دادن
 بر گزارند) بگوش در نیارد - ازان ره سپردن نا بهنجار فوجها لحتی به پراگند - و غنیم
 آراسته در رسید - هراول (که راجپوتان بودند) بشایستگی در آویختند - و کار نامهای مردانگی
 بجای آورده چیره دست آمدند - قول و برانگار و جرانگار به نیکو خدمتی دست نیافت
 درین میان گرهی (که بر غنچی بودند) اول زور آورد - چگروپ پور جگنانه گوپال داس رائی در
 سلطان بجائی محمد امین چولی و بسیاری بشایستگی جان نثاری نمودند - و فوجها پراگندگی

(۲) نسخه [۱] بخش (۳) نسخه [ب] شورش تبر و در [بعضی نسخه] شورش پدر - و در [بعضی]
 شورش هر (۱۵) نسخه [۱] بر آمد •

برخود گرفت - و هر که می‌رسید؛ بدلاسا از پی روانه می‌ساخت - و چون لخته از لشکر دل را پرداخت خود نیز از پی گام برداشت - همگی آهنگ آنکه چون سگالشها یکتائی ندارد مبدا آویزش بشایستگی چهره فیروزه؛ - همان بهتر که خود را دران ناردگاه رساند چون امرا بر ساحل گنگ یک پی دیگر رسیده از جوش در نیارست گذشت - شیخ عبدالرحمن چون بکنار دریا پیوست ایزدی تائید موجه برزد - و دریا یکبارگی پایاب گشت - فیروزی نوید شنوده سجد نیایش بجای آورد - و سواره ازان آب دشوار گذار برگذشت - کهن سالان آن مزر تقدیر شگرفی را بطلم کاری بر گرفته بشگفت در شدند - بیستم بر ساحل گنگ رسید و همان روز فیروزی نوید شنوده عنان باز کشید - هیزدهم چون فیروزی سپاه گذاره شد برخه غنیم (که نزدیک ساحل بود) بکتر آویزه قراول راه گریز سپرد - مخالف را از شنود گذشتن لشکرها ازان طوفانی آب و رسیدن راقم شگرفنامه از پی دل بر شکست - نوزدهم از گرد قلعه برخاسته سراسیمه راه احمدنگر فرمایش گرفت - ازین مرده نیابشگریها بجای آمد - و شادی انجمنها بر ساخت - قلعه نشینان نوزده روز در تنگنای غم بودند - اگرچه در نخستین روز بسیاری رادمرد را همت یازری نکرد لیکن درین هنگام^(۲) شهر بند کارنامه‌های دلوری بجای آوردند (با تبه حالی و ناامیدی - از یازر) جنگ هر روزه شکیب ربای بود - مردم بگوشت اسپ روز گذرانیده - و اسپان بکاه نی بست خانها - نزدیک بود که بهادران زه و زاک خود را از هم گذرانده بجان نثاری در آیند - و بمردانگی فروشوند - با دگر گونگی همراهان و کمی خرج و دشواری کار هادار بیمال چنین نقش دلفریب برانگیخت - و جهان بشگفت در آمد سگالش آن بود امروز (که سپاه نظام الملکی آسیمه سر - و بسا رادمرد فراهم) بگشایش احمدنگر چالش رود - لیکن آهنگ همراهان یازر نیفتاد - شگفت آنکه همان وا گذاشتن بیر را در میان نهادند - برخی از کجگرائی جدائی کردند - و شورش دیگر پدید آمد - از بردباری و مدارا چاره بر ساخت - از آنجا (که سپاه بیر سختی کشیده بود - و از هوزه سرائی مردم تنگدل) خواست که بپاسبانای آن شیخ عبدالرحمن را برگرداند - شیرخواجه از سعادت سرشتی پیشین سگالش بزرده چنان را نمود - چون این کار را آغاز بر نهادم همان بهتر که بانجام رسانم - لیکن چندی در شاه گدغه بیابری بر نشینند - و اگرچه بیر سنگین قلعه دارد لیکن گلین شهر بند نیز اساس یابد - ازین رو بدو باز گذاشته شد - و خدمت گزینان آنجا را بمنصب افزونی و خلعت و اسپ و در خور خواسته سرگرم ساخت - و خود برای دل جمعی اینان بر ساحل گنگ

(۲) نسخه [۱] در هنگام شهر بندی (۳) در [بعضی نسخه] پذیرفت

حقیقه حسنه (۱۲) لیون [ا] حقیقه (۵) - در این کتاب ...

این کتاب را میخوانند

• این کتاب را میخوانند ... و در این کتاب ...

• این کتاب را میخوانند ... و در این کتاب ...

بر شهیدیز اقبال برآمدند - و بسکالشیه آباد و دله آزاد یورش دکن فراپیش مروتند - سلطان خصص
سلطان پرریز سلطان خرم و بشیاریه پردگیان را بهمرهی برگزیدند - درین روز بزرگ شاهزاده را
دستوری صوبه اجمیر دادند - شهریار بزرگ مهر - هر زمان عاطفت را پزیه برتر نهاد - او را
باده پیمائی و بد هوشینی سره از زبان باز نداند - ازین رو چندے بار نداند - بسفارش
مریم مکانی دولت کورنش یافت - و در هنجار روی و خدمتگذاری نازه پیمان بر بست
کشور خدا او را بمالش امرای رانا فرستاد - و بسا اندرز بیغش افزا بر زبان گوهر آمود گذشت
راجه مانسنگه و شاه قلی محرم و بشیاریه امرا بهمرهی نامزد گشتند - و بخواجه شگری راجه
پور او جکت سنگه را بیاسپانی بنگاله دستوری شد •

و از سوانح فرود شدن عیسی - او بزرگ بومی بنگاله بود - از هوشمندی اخته بهره ور
از بخت غنودگی - باستان بوس فرسید - درین هنگام (که گیتی خداوند بجنوبی دیار
چالش فرمود) راجه مانسنگه از کار نشناسی یتاداری بنگ را آسان بر شمرد - و با آنکه
خود در صوبه اجمیر باشد ایمنی آن ملک بر خود گرفت - از تقدیر شگری آن شوریده بومی
رخش هستی بر بست - و خارین شورش برکنده آمد - نوزدهم خانخانان را نزد شاهزاده
سلطان دانیال فرستادند - چون شهریار مهراندوز آگهی یافت (که راقم شگرفنامه از دوری
والادراکه بس تنکدل میزد) آن بزرگ نوین را (که از سرگذشت دکن لخته از نظر افتاده بود)
برخواست - و در نیکو پرستاری نازه پیمان برگرفت - از دوم منزل دستوری یافت - و فرمان
شد چون شاهزاده بدانجا رسد نگارنده اقبال نامه آهنگ سچود قدسی آستان فرا پیش گیرد
ازین آگهی نشاطها اندوخت - و نیایشگریها بجای آمد - بیست و دوم درمیان راه بمنزلگاه
خانخانان فرود آمدند - و تا پایان روز عشرت اندوختند - در پیشکش او اسپه بود که با فیل
در آویخته - و شگفت آورد - بیست و ششم جکت سده در گذشت - چون به بنگاله
رخصت شد نزد دارالخلافه آگره بسامان راه می پرداخت - فاکهان واپسین خواب در گرفت
و الوس کچه راه بدر از نامی غم افتاد - خسروی پرسش ناسور سوگواران را مرهی کرد - پور
خردسال او مهاسدغه را بر نواخته بجای او فرستادند - و جهان را چمن زار امید شاداب شد
درینولا گشایش قلعه پرناله نشاط آورد - در باستان مرزبان برار تلقوم را در پایان ملک خود اساس
نهاده بود - و حاکم احمد نگر آنرا در گشایش - نخستین پور قتلو خان (که هر دو بدست او بود)
سندر داس را فراچنگ افتاد - و از آن باز آزری بندگی در سرداشت - درین روز بمیانچیم

مرزبان می پنداشت لیکن در کتب آن پارسان می بود - آن برزو بدوسته با فیروز تیمور بر نهد
 قبه گر فرستد - و هم با دکنیان دوستی داستان سراید - بفکرند که گوهرین نامه فیروز شهنشاه
 پیش گرفت - پانچ برگذاره اگر از پیش بینی و روشن اختری خود را بولا درگاه بر بندند
 چه بهتر - هر پیمان که رود پاس آن بر خود گیرد - ورنه بیشتر بخ کردن سختی در میدان نهان سوار
 نبود - و راه آمد شد پیام ناسود مند - (چون بد گوهری بیرونیان بر ملا افتاد - و خیر بسوی
 اینکس لخته نوا گرفت) خوا خواهان فرستاده دوستی بدو استوار کرد - و در عهد نامه دست بکار
 خود درست سوگندها بر نوشت - و برگذاره چون ابهنگ خان مانش پدید کلید قلعه
 سپرده آید - لیکن بیر به نیول من قرار گیرد - و دستوری شود تا لخته بدانیجا رفته بر آساید
 و شرکاء خواهد بولا درگاه شدند - و بهادر را به پرستاری انسر خدیو روانه کند - از دگر گوهری
 بسویها و دل نزاری عمرشان لخته دراز رفت *

(چون نشستی در شاه گذشته بدرازی کشیده - و برخه جدائی گزیدند - و آورا آمدن
 شاهزاده نیر نشست) ابهنگ خان را تبه سنگی در سر افتاد - شمشیر الماک پور میان خان را
 (که بیشتر حکومت برار داشت) از زندان بر آورده اعتبار ازود - و لشکر همراه ساخت
 تا از دولت آباد بدان سرزمین در آید - و چون زه و زاک سپاه دران آباد برم است غرایفه
 در فیروز جفود برانگیزی راه یابد - بوجه درین هنگام دستبرد توان نمود - چون از دیر باز
 زمین ناسرا اندیشه آگهی داشت میزرا یوسف خان را با بسوزت بچهاره گیری آن گذاشته بود
 میزرا آسان بر شمرده بهان خواب نا پورائی در شد - وار بویت برار در آمد - و شگرف شورشی
 برخاست - و بسا پادشاهان آن ملک را پامی از جا رفت * و گروهی نارسیده بغم نزاری بند و باز
 رفتند - بیازاری نارا گهان بسیم احمد شو و مانش برزوی بد گوهری و تیار گیری گفتار چاند بی بی
 در سر افتاد - و در دهم روانه شد - و دروزان غرسو را لزن خون بر خواند - چون منزل چند
 سپرده آمد مستغلب از حرجا باز گردیده باحد نگر فرام گشت - درین میان مرده فرودین
 شخیرخان نشاط آورد - میزرا یوسف خان ازان شورش به بیداری گزاید - و به فیروزی
 از بی در آمد - و میزرا خان و میزرا لشکری و عادل خان و سند داس و چندت دیگر را
 بیشتر روانه ساخت - آن بد گوهری بازیش با پور داشت - پیش فرستادگان در رسیدند

(۲) نسخه [۱] در بارش آن پارسان (۳) در [بعض نسخه] از دور بینی و روشن اختری (۴)
 نسخه [ب] بیل خان - و نسخه [ز] بذل خان (۵) نسخه [۱] غملت و نا پورائی (۶) نسخه [ب]
 گروهی نارسیده بغم نزاری بند و باز رفتند (۷) نسخه [۱] از بی آن بد گوهری *

شکار اندوخته آید - تا فیروزی سپاه بیجستی و چالاکي دل بگشودن احمد نگر بر نهی
 آگهی رسید (بهدار خان مرزبان خاندیس چشم بردار استواری و سامان فزونی انداخته
 شاهزاده را ندید - و آهنگ گشایش و مالش در سر دارد) فرمان شد همان یازش احمد نگر
 فرایش گیرد - همانا ندیدن او از سرتابی نیست - و آن بسیج دارد که نخست ما را کورنش
 کند - ورنه بمغز کار رسیده بچاره گری آن همایون رایات نزد برهان پور برافراشته آید - آن
 نونهای اقبال فرمان پذیرفته روانه شد - بهادر خان گزین پیشکش بر گذراند - و پور خود
 کبیرخان را با برخی مردم بپرستاری همراه ساخت - از بارگاه خلافت نخست خواجه مودود
 بنصیحتگری رفت - او چهار فیل نادر خور فرستاده در ندیدن نادر سپه گفتار برگذارد
 سپس میرصدر جهان باندرز گوئی نامزد شد - پس پیشرو خان - آن دژ نشین از خرد غنودگی
 بواژون سگالش افتاد - چون نیانگن او را بفرمان پذیري و خدمتگذاری روزگار بسر آمد شهریار
 پایه شناس از دور بر نواخته ملک را بدو باز گذاشت - از بخت تیرگی بلشکر دکن نرفت
 و شاهزادگان را ندید - جهان خدیو هر بار لغزش را گزین محمل بر می انگیخت - درینولا
 (که همایون رایات نزدیک رسید - و پند سرانی در نرفت) ناگزیر بمالش آن بد گهر و باز سندن
 ملک یازش رفت - از راه دیبالپور و دهار رو ببرهان پور آوردند - یازدهم اسفند آمدن سالبانه پور
 مندی شیخ فرید بخشی بیگی هاشم بیگ قزلبیگ قاضی حسن میرزا یوسف باز بهادر مقیم خان
 بهادر خان تولک خان میرزا برخوردار الخ بیگ بدخشی رحیم هروی میر جلال قزل ابدال
 علاء الدین حسین بکرماجیت کچمین سین بهنگن خان و برخی سادات باره و بسیاری
 راد مرد را بگرد گرفتن آسیر دستوری دادند - بیست و یکم فتح الله شربت دار در گذشت
 درست خرد پسندیده خدمت بود - از نیک پرستاری بپایه امانت بر آمد - و از خرد کامی
 بپایه پیمائی افتاد - او را بدکن فرستادند - بوکه دوری رنج درای او بر سازد - از سعادت سرستی
 دست ازان باز کشید - و سخت رنجور شد - چندانکه پزشکان نومید گشتند - شهریار مهربان دل
 او را نزد خود بر خواند - و بچاره گری لخته بهی یافت - بسیر مندو رفت - و ناگهانی
 در گذشت - بیست و سیوم کنار نوبده همایون نزل شد - بامدادان بآب باری نشاط اندوختند
 بیست و ششم اران رود بار گذشته در زمین بیجاگده بارگاه اقبال برزدند - و نوروزی جشن
 درین فرخنده مرز عشرت آورد *

۷. ۵۱
 ۵
 ۰۰
 ۱۰۰۸

(۲) در [بعضی نسخه] نظر (۳) نسخه [۱] و آنچه دارد (۴) نسخه [ب] پیشتر رواه شد (۵) نسخه
 [۱] ساس پور مندی - و نسخه [ز] سالهن پور مندو (۶) نسخه [ا] بهنگون - و نسخه [ز] بهنگین

